

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



فارسی و نگارش (۱)

کلیه رشته‌ها

شاخه فنی و حرفه‌ای و کاردانش

پایه دهم دوره دوم متوسطه





وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

فارسی و نگارش (۱) - پایه دهم دوره دوم متوسطه - ۲۱۰۱۱۶
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
محمّدزین‌بهرام محمدیان، حسین قاسم‌پورمقدم، عباسعلی وفائی، محمّدرضا سنگری،
رضا مرادصحرانی، مریم عاملی رضائی، غلامرضا عمرانی، مریم دانشگر، حجّت کجانی حصارى،
نادر یوسفی و محمّد نوریان (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
حسین قاسم‌پورمقدم، معصومه نجفی‌پازکی، شهناز عبادتی، فریدون اکبری شلدره، سهیلا
صلاحی مقدم، محمّد دهریزی و بهروز محمودی بختیاری (اعضای گروه تألیف) - حسین
داوودی (ویراستار)
اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری، صفحه‌آرا و طراح جلد) -
مسعود سید کشمیری، حسین صافی (تصویرگران) - فاطمه باقری مهر، زهره برهانی،
علی مظاهری نظری فر، علیرضا کاهه، فاطمه پزشکی، ناهید خیام‌باشی و راحله زادفتح‌اله
(امور آماده‌سازی)
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهیدموسوی)
تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹
وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱
(داروپخش) تلفن: ۵ - ۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۱۳۹ - ۳۷۵۱۵
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
چاپ هفتم ۱۴۰۱

نام کتاب:

پدیده آورنده:

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

مدیریت آماده‌سازی هنری:

شناسه افزوده آماده‌سازی:

نشانی سازمان:

ناشر:

چاپخانه:

سال انتشار و نوبت چاپ:

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



ملت شریف ما اگر در این انقلاب بخواهد پیروز شود باید دست از آستین برآرد و به کار بپردازد. از متن دانشگاه‌ها تا بازارها و کارخانه‌ها و مزارع و باغستان‌ها تا آنجا که خودکفا شود و روی پای خود بایستد.

امام خمینی (قَدَسِ سِرُّهُ)

فهرست



- ۷..... پیشگفتار
- ۱۱..... ستایش: با نور خود آشنایی ام ده
- ۱۲..... درس یکم: از آموختن، ننگ مدار
- ۱۳..... کارگاه درس پژوهی
- ۱۴..... گنج حکمت: راه تندرستی
- ۱۵..... درس دوم: پرورش موضوع
- ۲۰..... کارگاه نگارش
- ۲۳..... مَثَل نویسی: برو کار می کن، مگو چیست کار
- ۲۴..... درس سوم: کلاس نقاشی
- ۲۶..... کارگاه درس پژوهی
- ۲۷..... گنج حکمت: روزی ده و روزی
- ۲۸..... درس چهارم: عینک نوشتن
- ۳۳..... کارگاه نگارش
- ۳۵..... مَثَل نویسی: از کوزه، همان برون تراود که در اوست
- ۳۶..... درس پنجم: مهر و وفا
- ۳۷..... کارگاه درس پژوهی
- ۳۸..... گنج حکمت: حَقُّه راز
- ۳۹..... شعرخوانی: بوی گل و ریحان ها
- ۴۰..... درس ششم: نوشته های عینی
- ۴۵..... کارگاه نگارش
- ۴۹..... مَثَل نویسی: کوه به کوه، نمی رسد؛ آدم به آدم می رسد

- ۵۰ درس هفتم: پاسداری از حقیقت
- ۵۲ کارگاه درس پژوهی
- ۵۴ گنج حکمت: حیات بخش دل‌ها
- ۵۵ درس هشتم: نوشته‌های گزارش‌گونه
- ۶۰ کارگاه نگارش
- ۶۳ مَثَل‌نویسی: بار کج به منزل نمی‌رسد
- ۶۴ درس نهم: دربادلان صف‌شکن
- ۶۸ کارگاه درس پژوهی
- ۶۹ گنج حکمت: آنچه گویی، هوش‌دار
- ۷۰ شعرخوانی: دلیران و مردان ایران زمین
- ۷۲ درس دهم: نوشتهٔ ذهنی (۱): جانشین‌سازی
- ۷۵ کارگاه نگارش
- ۷۷ مَثَل‌نویسی: سحرخیز باش تا کامروا شوی
- ۷۸ درس یازدهم: رستم و اشکبوس
- ۸۲ کارگاه درس پژوهی
- ۸۴ گنج حکمت: عامل و رعیت
- ۸۵ درس دوازدهم: نوشتهٔ ذهنی (۲): سنجش و مقایسه
- ۸۹ کارگاه نگارش
- ۹۱ مَثَل‌نویسی: چاه‌کن همیشه ته چاه است
- ۹۲ درس سیزدهم: خسرو
- ۹۸ کارگاه درس پژوهی
- ۹۹ گنج حکمت: ای رفیق!

- ۱۰۰..... درس چهاردهم: نوشته ذهنی(۳): ناسازی معنایی یا تضاد مفاهیم
- ۱۰۴..... کارگاه نگارش
- ۱۰۶..... مَثَل نویسی: آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه پاک است
- ۱۰۷..... درس پانزدهم: نشانی از خدا
- ۱۰۸..... کارگاه درس پژوهی
- ۱۰۹..... گنج حکمت: درشتی و نرمی
- ۱۱۰..... درس شانزدهم: نوشته های داستان گونه
- ۱۱۵..... کارگاه نگارش
- ۱۱۷..... مَثَل نویسی: گر صبر کنی، ز غوره حلوا سازی
- ۱۱۸..... نیایش: الهی
- ۱۱۹..... واژه نامه
- ۱۲۴..... منابع

پیشگفتار



زبان فارسی، حافظ وحدت قوم ایرانی و به تعبیر دقیق و زیبایی مقام معظم رهبری، «رمز هویت ملی ماست». زبان فارسی یکی از چند زبان فاخری است که از گذشته‌های دور، آثار ارزشمندی از آن برجای مانده است. این زبان که دربردارنده ارزش‌های والای انسانی است، قرن‌های متوالی، زبان رسمی و فرهنگی بخش وسیعی از جهان، از آسیای صغیر و بین‌النهرین و تمام شبه‌قاره هندوستان بوده است. نه تنها ایرانیان علاقه‌مند که بسیاری از غیر ایرانیان این زبان را فرا گرفته، به آن شعر سروده و کتاب نوشته‌اند.

آثار ادبی ایران، آیینۀ اندیشه‌ها، باورها، هنرمندی‌ها و عظمت روحی و معنوی ملتی است که بالنده و شکوفا از گذرگاه حادثه‌ها و خطرگاه‌ها گذشته و به امروز رسیده است. برگ برگ ادب و فرهنگ ایران زمین، جلوه‌گاه آثار منظوم و منثور فرهیختگان اندیشه‌وری است که با بهره‌گیری از زلال فرهنگ اسلامی، آثاری ماندگار و پرمایه را به یادگار نهاده‌اند. مطالعه دقیق و عمیق این آثار، جان را طراوت می‌بخشد، روح را به افق‌های شفاف و روشن پرواز می‌دهد و ذهن و ضمیر را شکوفا و بارور می‌سازد. برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی در نظام آموزشی ایران اسلامی، جایگاهی ارزشمند دارد؛ چرا که از یک سو حافظ میراث فرهنگی و از سوی دیگر مؤثرترین ابزار انتقال علوم، معارف، ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی است.

در جهان امروز، نوشتن یکی از مهارت‌های بهتر زیستن است؛ توانایی بیان مقصود در قالب نوشته، نیاز اولیۀ زندگی اجتماعی و مؤثرترین راه ارتباطی در فضای رسانه‌های نوپدید است. هر کتاب، درحقیقت، تجربه‌ای از نوشتن را به همراه دارد. خواندن دقیق کتاب‌های مناسب، می‌تواند سرمشق درست‌اندیشی و آسان‌نویسی باشد. کتاب‌خوانی، یکی از شیوه‌های مناسب برای رشد اندیشه و افزودن بر توانایی‌های ذهن و زبان است. نویسنده نیز با خواندن، اندیشیدن و نوشتن، به آفرینش نوباوه فکری خود دست می‌یابد. به بیان دیگر، نوشتن، فرزند خواندن است. هرچه بیشتر بخوانیم، توانایی‌های ذهن ما بیشتر نیرو می‌گیرد و کار نوشتن برای ما آسان‌تر می‌شود.

کتاب فارسی و نگارش پایه دهم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنج‌گانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق) و بر پایه اهداف «برنامه درسی فارسی»، در شانزده درس سازماندهی و تألیف شده است.

برای اجرای بهتر این برنامه و اثربخشی فرایند آموزش، توجه همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

الف) فارسی

رویکرد خاص برنامه فارسی آموزی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی و ادبی تأکید دارد و ادامه منطقی کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی و دوره متوسطه اول است؛ به همین روی، لازم است همکاران گرامی از ساختار و محتوای کتاب‌های پیشین، آگاهی داشته باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، طراح و به‌کارگیری شیوه‌های آموزشی متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی - یادگیری، کلاس را سرزنده، بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

■ در بخش مهارت‌های خوانداری، بایسته است ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُرده مهارت‌ها به طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ با توجه به رویکرد مهارتی، آنچه در بخش بررسی متن اهمیت دارد؛ کالبدشکافی عملی متون است؛ یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خوانش، بررسی کنیم. این کار، سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر، فراتر خواهد برد. یکی از آسان‌ترین و کاربردی‌ترین شیوه‌های بررسی، کالبدشکافی و تحلیل هر اثر، این است که متن در سه قلمرو بررسی شود: زبانی، ادبی و فکری.

■ در آموزش، به ویژه در قلمرو زبانی و ادبی از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان منجر می‌شود، پرهیز گردد.

■ حکایات و شعرخوانی‌ها با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت

ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند تا زمینه رشد و تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، فراهم گردد.

در پایان «شعرخوانی» ها بخش «درک و دریافت» با دو پرسش تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، روحیه نقد و تحلیل متون تنظیم گردیده است.

با هدف تقویت حافظه ادبی دانش آموزان، از متون «شعرخوانی»، برای طرح پرسش‌های «حفظ شعر» می‌توان بهره گرفت.

■ تقویت توانایی فهم و درک متن، یکی از برجسته‌ترین اهداف آموزشی این درس است. ایجاد فرصت برای تأمل در لایه‌های محتوا و همفکری گروه‌های دانش‌آموزی، به پرورش قدرت معناسازی ذهن زبان‌آموزان کمک می‌کند.

ب) نگارش

یکی از ویژگی‌های این کتاب در بخش نگارش، آوردن نمونه‌های فراوان از نویسندگان است. این کار، افزون بر آشنایی خوانندگان با نویسندگان و آثارشان، آنها را به طور عملی با شیوه‌های گوناگون نوشتن نیز آشنا می‌سازد. این نمونه‌های برگزیده از آثار متعدد، گلچینی رنگارنگ از سرمشق مهارت نوشتن هستند. البته باید خاطر نشان ساخت که نمونه‌متن‌هایی که بی‌نشان‌اند، از قلم مؤلفان این کتاب، تراویده‌اند.

■ در ساختار هر درس، بعد از متن آموزشی، تمرین‌های نوشتنی با عنوان «کارگاه نگارش» در بخش‌های «تولید متن»، «ارزیابی نوشته» و «مَثَل نویسی» سازماندهی شده است.

■ فعالیت‌های «کارگاه نگارش» با نظمی علمی و آموزشی به دنبال هم آمده‌اند؛ شماره یک با هدف تقویت توانایی بازنمایی و تشخیص، تقویت توانایی نوشتن و تولید متن و شماره دو با هدف تقویت دآوری و توانایی بررسی، تحلیل و نقدنویسی طراحی شده است. «مَثَل نویسی»، تمرینی برای بازآفرینی و گسترش مثل است. در مثل نویسی، دانش آموزان با افزودن شاخ و برگ به اصل مثل، نوشته جدیدی را خلق می‌کنند. «مثل» در بارورسازی ذهن و زبان و پرورش حافظه و تقویت خوب سخن گفتن و زیبا نوشتن، بسیار مؤثر است.

■ به کارگیری روش‌هایی چون: زایش و برخورد اندیشه‌ها (روشن‌سازی طرز تلقی)، بارش فکری، نوآفرینی (بدیعه‌پردازی) و حل مسئله، در آموزش مفاهیم این کتاب، اثربخش و کارا خواهد بود. بنیاد نوشتن و تولید متن، فعالیت‌های فردی است؛ اما مراحل پیش از نوشتن و پس از نوشتن، بهتر است جمعی و گروهی باشد. بنابراین، فرایندی سه مرحله‌ای پیش رو خواهیم داشت:

الف) پیش از نوشتن ب) نوشتن پ) پس از نوشتن

■ مرحله نخست، فرصتی برای هم‌اندیشی، بارش فکری و توانایی تشخیص آموخته‌ها در نمونه‌های ارائه شده است. گفت‌وگو درباره موضوع، تبادل اطلاعات، طراحی نقشه ذهنی و... همه در این مرحله انجام می‌گیرد. مرحله دوم، زمان تولید نوشته است. هر کس به سراغ دفتر و قلم خود می‌رود و با توجه به خواننده‌ها و اندوخته‌های پیشین و نقشه ذهنی طراحی شده، نوشتن را آغاز می‌کند. مرحله سوم، هنگام بازبینی و ویرایش است. این کار هم می‌تواند با مشارکت گروهی و با همفکری انجام گیرد.

■ برای کسب مهارت نوشتن، ضروری است فرایند آموزش، زایش و بارش فکری، سازماندهی ذهنی، تولید، تمرین و تکرار شود. بدین سبب، این درس، کاملاً ورزیدنی و عملی است و در ارزشیابی از آن، جایی برای طرح پرسش‌های شناختی و حفظ کردنی نیست. یکی از اصلی‌ترین دلایل کم بودن حجم و تعداد درس‌ها همین است؛ کمتر حرف بزنیم و بیشتر به نوشتن، فرصت بدهیم. در هر درس، سنجه‌ها و معیارهایی را برشمرده‌ایم که لازم است در نوشته‌های دانش‌آموزان و ارزشیابی از آنها مورد توجه قرار گیرد.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش شایستگی‌های زبانی در نسل جوان، یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی، فرا روی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

گروه زبان و ادب فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

www.literature-dept.talif.sch.ir

۱ ای نام تو بھترین سرآغاز
 ای یاد تو مونس روانم
 ای کارگشای هر چه هستند
 صاحب تویی آن دگر غلام اند
 ۵ گنج تو بہ بذل کم نیاید
 ہم قصہ نامودہ دانی
 ای عقل مرا کفایت از تو
 تا غرق نشد سفینہ در آب
 ہم تو بہ عنایت الہی
 ۱۰ از ظلمت خود رہایی ام ده

بی نام تو نامہ کے کنم باز؟
 جز نام تو نیست بر زبانم
 نام تو کلید ہر چہ بستند
 سلطان تویی آن دگر کدام اند؟
 وز گنج کس این کرم نیاید
 ہم نامہ نانوشتہ خوانی
 جستن ز من و ہدایت از تو
 رحمت کن و دست گیر و دریاب
 آنجا قدم رسان کہ خواہی
 با نور خود آشنایی ام ده

نظامی



از آموختن، ننگ مدار

درس نهم

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلافِ نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد و اگر غم و شادی ات بُود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن؛ و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعلِ کودکان باشد.

بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهادِ خویش بَنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند و هر شادی که بازگشتِ آن به غم است، آن را شادی مشمّر و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد، با ایشان نیکی کن و پیران قبیلهٔ خویش را حرمت دار، و لیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید؛ و اگر از بیگانه ناایمن شوی زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قابوس نامه، **عنصر المعالی کیکاووس**

کارگاه درس پژوهی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

■ هر که از شما بزرگ‌تر باشد وی را بزرگ‌تر دارید و حرمت وی نگه دارید. **تاریخ بیهقی**

■ که را دوست مهمان بود یا نه دوست شب و روز تیمار مهمان بدوست **ابوشکور بلخی**

۲ در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

۳ به عبارت‌های زیر توجه کنید:

الف) هم‌نشین نیک، بهتر از تنهایی است و تنهایی، بهتر از هم‌نشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله

اول می‌تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه

لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب» جای «فعل» در جمله دوم خالی است اما از هیچ نشانه‌ای در ظاهر نمی‌توانیم

به وجود آن پی ببریم. تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله

دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به قرینه «معنایی» صورت گرفته است.

توجه: اگر حذف برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند اما اگر

خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنایی» است.

■ در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

۴ جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
			شنیده بودی
			خواهید پرسید

۵ چرا نویسنده، چنین توصیه‌ای می‌کند؟

«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.»

۶ مَثَل «گندم نمای جو فروش مباش.» آدمی را از چه کاری بر حذر می‌دارد؟

گنجِ حکمت راهِ تندرستی

یکی از ملوک عَجَم، طبیبی حاذق به خدمت مصطفیٰ -صلی الله علیه و سلم- فرستاد؛ سالی در دیار عرب بود و کسی تجربه پیش او نیاورد و معالجه از وی در نخواست. پیش پیغمبر آمد و گله کرد که: «مر این بنده را برای معالجت اصحاب فرستاده‌اند و در این مدّت، کسی التفاتی نکرد تا خدمتی که بر بنده معین است، به جای آورد.» رسول، علیه السلام، گفت: «این طایفه را طریقتی است که تا اشتها غالب نشود، نخورند و هنوز اشتها باقی بود که دست از طعام بدارند.» حکیم گفت: «این است موجب تندرستی.» زمین ببوسید و برفت.



گلستان، سعدی



یکی از نخستین پرسش‌هایی که هنگام نوشتن، باید به آن پاسخ داد، این است: «دربارهٔ چه موضوعی بنویسیم؟» وقتی کسی موضوعی برای نوشتن پیدا نمی‌کند، به طنز می‌گوید: «نویسندگان، قبلاً همه چیز را نوشته‌اند، دیگر موضوعی برای نوشتن نمانده است»، یا به قول فردوسی:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند بر و باغ دانش، همه رفته‌اند
اما اگر به اطرافمان نگاه کنیم، موضوع‌های فراوانی برای نوشتن می‌بینیم و بی‌آنکه به اهمیت آنها توجه کنیم، می‌توانیم فهرستی از آنها را تهیه کنیم؛ مثل قلم، دیوار، سقف، گلدان، شهر، درخت، ابر، کاغذ و باران. هر کدام از این موضوع‌ها اگرچه ساده به نظر می‌آیند؛ اما می‌توان آنها را گسترش داد و به موضوع‌هایی متنوع و جذاب تبدیل کرد. یکی از روش‌های تبدیل موضوع‌های معمولی به نوشتهٔ جذاب، «پرسش‌سازی» است. در این روش، ذهن را کاملاً آزاد می‌گذاریم و دربارهٔ «موضوع» مورد نظر پرسش‌هایی متنوع، می‌سازیم.

مثلاً اگر موضوع نوشتهٔ ما «دیوار» است، در نگاه اول، به نظر می‌آید نمی‌توانیم دربارهٔ آن، مطلب زیادی بنویسیم؛ اما همین که ذهن خود را آزاد می‌گذاریم و پرسش‌هایی دربارهٔ آن طرح می‌کنیم، کم‌کم گره‌های ذهنی ما گشوده می‌شود و عرصهٔ نوشتن، گسترش می‌یابد.

گاهی پس از طرح چند پرسش دربارهٔ موضوع، احساس می‌کنیم دیگر پرسشی نداریم؛ مثلاً دربارهٔ موضوع «دیوار»، نخست پرسش‌های زیر، به ذهن می‌رسد:

■ جنس دیوار از چیست؟

■ اندازه و ارتفاع دیوار چقدر است؟

■ دیوار چه رنگی است؟

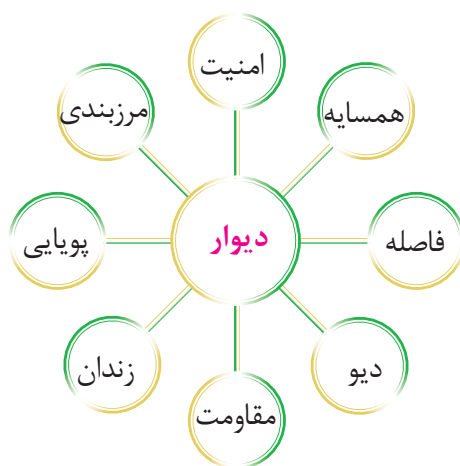
■ چرا خانه دیوار دارد؟

■ دیوارهای مشهور دنیا کدام‌اند؟

اگر در طرح پرسش‌های بیشتر به بن‌بست رسیدیم، باید سعی کنیم با شگردهایی خود را از این بند، رها سازیم و راهی برای گسترش موضوع بیابیم. راه‌هایی از این قبیل به شکوفایی ذهن و گسترش پرسش‌ها و گشودن گره ذهنی کمک می‌کنند:

الف) بارش فکری

در این روش، اولین گام ایجاد فرصت برای فکر کردن و معناسازی است و فکر، کاملاً آزاد و رهاست. گام دوم، کشف روابط میان اشیا و پدیده‌هاست. بدین سان، خلق و آفرینش آسان می‌شود و پرسش‌ها در ذهن و زبان، جاری می‌گردد؛ مثلاً موضوع دیوار، چنین مفاهیمی را به ذهن می‌آورد:



پس از میان این موضوع‌ها و مفاهیم، یکی را برمی‌گزینیم و درباره آن مفهوم، پرسش‌های جدیدی می‌سازیم؛ مثلاً برای مفهوم «فاصله» پرسش‌های زیر را طرح می‌کنیم:

- آیا هر فاصله‌ای را می‌توان دیوار دانست؟
- چه دیوارهایی وجود دارد که نمی‌توان آنها را دید؟
- چگونه تنبلی می‌تواند دیواری بین آدمی و موفقیتش باشد؟
- آیا قهر، نفرت، بدبینی، حسادت و... می‌توانند دیوار باشند؟

(ب) اگر نویسی

بهره‌گیری از «اگر»، ذهن را در فضای بی‌کران‌ها می‌سازد تا بتواند موضوع را در حالت‌ها و موقعیت‌های گوناگون تصور کند و برای آن، دست به آفرینش بزند. در حقیقت، به کارگیری «اگر» به ذهن ما امکان می‌دهد که خود را در پهنه وسیعی از مفاهیم و موضوع‌ها ببیند و آسان‌تر به پرسش و انتخاب بپردازد؛

مثال:

- اگر در دنیا دیواری وجود نداشت، چه می‌شد؟
- اگر دیوارها می‌توانستند حرف بزنند، چه می‌گفتند؟
- اگر دور هر شهر دیواری کشیده بودند، چه می‌شد؟
- اگر دیوارها متحرک بودند، چه می‌شد؟
- اگر...



پ) گزین گفته‌ها

با بهره‌گیری از سخنان ناب و برگزیده مشاهیر، آیات، احادیث، سخنان حکمت‌آمیز، ضرب‌المثل‌ها، شعرها و کنایاتی که درباره موضوع گفته شده است، می‌اندیشیم و پرسش‌های دیگری طرح می‌کنیم؛ مثال:

- آیا همه دیوارها موش دارند؟
- آیا همه دیوارها گوش دارند؟
- چرا گاهی به در می‌گوییم تا دیوار بشنود؟
- برای چه، دیوار بعضی‌ها کوتاه است؟
- خاری که بالای دیوار می‌روید، چه جایگاهی دارد؟
- منظور سهراب سپهری از مصراع «بی‌گمان در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است!» چیست؟



ملاحظه کردید که برای پرورش موضوع، سه شگرد مطرح شد که به کمک آنها توانستیم اندیشه‌مان را وسعت دهیم. توجه داشته باشید که نویسنده متناسب با موضوع، روش را انتخاب می‌کند و می‌تواند از همه شگردها نیز بهره ببرد.

بعد از پرسش‌سازی، نوبت پاسخ‌سازی است. مهم‌ترین اصل در این مرحله، شاخ و برگ دادن به پاسخ‌ها، و پرهیز از پاسخ‌های بله یا خیر یا جواب‌های کوتاه است. در این مرحله، تنها پاسخ‌های تشریحی و توصیفی است که در خلق نوشته به ما کمک می‌کند، مانند:

پرسش: آیا هر فاصله‌ای را می‌توان یک دیوار دانست؟

پاسخ: هر فاصله خودش یک دیوار است. دیوار، بین دو چیز جدایی می‌اندازد. فاصله هم بین دو چیز یا چیزهایی جدایی می‌اندازد. اگر بگوییم فاصله از دیوار بدتر است، اغراق نکرده‌ایم. شاید بشود از هر دیواری، هر چند بلند، بالا رفت و آن طرف دیوار را دید؛ اما گاهی فاصله را نمی‌شود پُر کرد. مثلاً وقتی بین دو دوست فاصله می‌افتد، آیا می‌توان این فاصله را پر کرد؟ تذکر: در مرحله ایجاد پرسش و پاسخ، آنچه مهم است، توانایی آفرینشگری و قدرت پاسخ‌سازی است. هدف این درس، تقویت مهارت نوشتن است نه فقط پاسخ‌دادن کوتاه و مستقیم به پرسش، بلکه پرسش‌ها ایستگاهی برای اندیشیدن و بهانه‌ای برای نوشتن هستند. در حقیقت، هنگام پاسخ به پرسش‌ها، باید «پاسخ‌سازی» کنیم؛ یعنی تنها به جواب نیندیشیم؛ به چگونه نوشتن جواب هم بیندیشیم و به خودمان فرصت بدهیم تا پاسخ را خوب بیوریم و با شاخ و برگ مناسب‌تر، پاسخی نیکوتر بسازیم.

سخن دیگر اینکه در تنظیم نهایی نوشته خودمان، باید به اصول بندنویسی و رعایت انسجام متن هم توجه کنیم؛ یعنی نظم و سیر محتوا و ارتباط میان بخش‌های نوشته را در نظر داشته باشیم.

کارگاه نگارش

۱ موضوعی را انتخاب کنید و درباره آن، پرسش‌هایی مناسب طرح نمایید. سپس یک پرسش را از بین آنها برگزینید و به آن پاسخ دهید.

..... موضوع:

..... پرسش‌ها:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

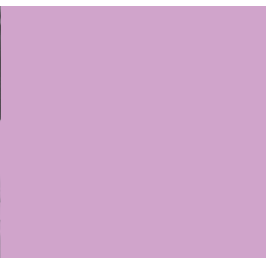
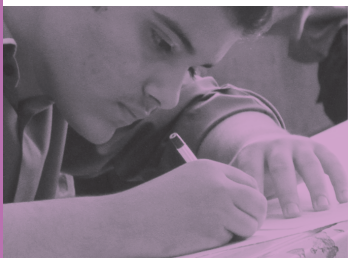
.....

پرسش انتخاب شده:

.....

متن تولیدی:

A writing template for a text generation exercise. It features a solid purple header bar at the top, followed by 20 horizontal dotted lines for writing. At the bottom, there is another solid purple bar and a small box containing the number 26.



۲ پرسش‌ها و پاسخ‌های دوستانان را بر پایهٔ سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۵	طرح پرسش‌های متنوع با بهره‌گیری از شگردهای زیر: <ul style="list-style-type: none"> ● بارش فکری ● اگر نویسی ● گزین گفته‌ها 	۱
		۵	شاخ و برگ دادن به پاسخ‌ها	۲
		۵	رعایت اصول بند نویسی	۳
		۲	شیوهٔ خواندن	۴
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۵
		۲۰	جمع بندی	

■ با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشتهٔ دوستانان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نَوِیسی

❖ دریافت خود را از مَثَلِ «برو کار می کن، مگو چیست کار»، در یک بند بنویسید.



A series of horizontal dotted lines for writing.





زنگ نقاشی، دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود. معلّم دور نبود. صورتک به رو نداشت. «صاد» معلّم ما بود؛ آدمی افتاده و صاف. سالش به چهل نمی رسید. کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت. آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟!

معلّم، مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست؛ سگ را روان گزیده می ریخت؛ اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلّم در یاد است.

سال دوم دبیرستان بودیم. اوّل وقت بود و زنگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلّم. «صاد» آمد. بر پا شدیم و نشستیم. لوله ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقشه قالی بود و لابد ناتمام بود. معلّم را عادت بود که نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود؛ به تخته سیاه با گچ طرح جانوری می ریخت؛ ما را به رونگاری آن می نشانند و خود به نقطه چینی نقشه خود می نشست.

معلّم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می کشم تا بکشید.» شاگردی از در مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکی شان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پر حیوان است.» از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلّم مشوّش بود. از در ناسازی صدا برداشت: «چرا اسب؟ به درد شما نمی خورد؛ حیوان مشکلی است.» پی بردیم راه دست خودش هم نیست و این بار اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب!» که معلّم فریاد کشید: «ساکت!» و ما ساکت شدیم و معلّم آهسته گفت: «باشد، اسب می کشم.» و طراحي آغاز کرد. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خَلفِ صدقِ نیاکانِ هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد.

دست معلّم از وَقَب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فکّ زیرین را پیمود و در آخره ماند؛ پس بالا رفت، چشم را نشاند؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارِب به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ گُرده را بر آورد؛ دُم را آویخت؛ پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از خِم کتف و سینه فرارفت و دو دست را تا فراز کُله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرتّه زد. «صاد» از کار باز ماند. دستش را پایین برد و مردّد مانده بود. صورت از او چیزی می طلبید؛ تمامت خود می خواست. کُله پاها مانده بود با سُمها، و ما چشم به راه آخرِ کار و باخبر از مشکلِ «صاد». سرپاش از در ماندگی اش خبر می داد، اما معلّم درنماند. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ شتابان خطّهایی درهم کشید و علفزاری ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشاند. شیطنت شاگردی گُل کرد؛ صدا زد: «حیوان مچ پا ندارد، سم ندارد.» و معلّم که از مَخمصه رسته بود، به خون سردی گفت: «در علف است؛ حیوان باید بچرد.»

معلّم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت، هر جا به کار صورتگری درمی ماند، چاره در ماندگی به شیوه معلّم خود می کند.

اتاق آبی، سهراب سپهری



کارگاه درس پژوهی

- ۱ برای هریک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.
 - برآمدگی پشت پای اسب (.....)
 - چنبره گردن (.....)
 - میان دو کتف (.....)
- ۲ از متن درس، چهار واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.
- ۳ نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.
«صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید.
- ۴ به کاربرد حرف «و» در جمله‌های زیر توجه کنید:
الف) زندگی و سفر مانند هم هستند.
ب) در طول زندگی، سفر می‌کنیم و در سفر هم زندگی می‌کنیم.
«و» در جمله «الف»، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده‌است؛ به این نوع «و»، «**واو عطف**» می‌گویند.
«و» در جمله «ب»، دو جمله را به هم ربط داده‌است. به این نوع «و» که معمولاً پس از فعل می‌آید و دو جمله را به هم می‌پیوندد، «**نشانه ربط یا پیوند**» می‌گویند.
■ اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و»، نمونه‌ای بیابید و بنویسید.
- ۵ در کدام قسمت از متن درس، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟
- ۶ دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آنها را بنویسید.
- ۷ از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی، در مقایسه با کلاس درس‌های دیگر چه ویژگی‌هایی داشت؟
- ۸ معنی و مفهوم هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.
 - خَلَف صدق نیاکان هنرور خود بود.
 - اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

گنجِ حکمت روزی ده و روزی

یکی را شنیدم از پیرانِ مرّبی که مریدی را همی گفت: ای پسر،
چندان که تعلق خاطر آدمیزاد به «روزی» است اگر به «روزی ده»
بودی، به مقام از ملائکه درگذشتی.

گلستان، سعدی





روزی همراه چند تن از دانش‌آموزان کلاس به کتابخانه رفتیم. در فهرست کتاب‌های موجود، عنوان «گل» نظرمان را جلب کرد. یکی از دوستان گفت: «شاید این کتاب دربارهٔ بهترین گل زنان فوتبال باشد.»

دیگری گفت: «ممکن است دربارهٔ گل کاری و باغبانی باشد.»
سومی گفت: «حتی می‌تواند دربارهٔ نغمهٔ بلبل باشد.»
خلاصه، هر یک چیزی گفتند.

از کتابدار درخواست کردیم و کتاب را آورد؛ اما همین که فهرست مطالب را دیدیم، همه تعجب کردیم.

راستی چرا برای یک موضوع، نوشته‌های متفاوت و رنگارنگی خلق می‌شود؟

وقتی از پشت عینک به طبیعت نگاه می‌کنیم، طبیعت را با همان رنگی می‌بینیم که رنگ شیشهٔ عینک ماست. اگر رنگ شیشهٔ عینک، زرد باشد، طبیعت، زرد و پاییزی جلوه می‌کند. اگر شیشهٔ عینک ما، سبز رنگ باشد، رنگ طبیعت، سبز و بهاری می‌شود.

منظور از عینک نوشتن، نوع نگاه نویسنده به موضوع است. البته نوع نگاه ما به فکر ما بستگی دارد. هر طور که به موضوع نگاه کنیم، نوشتهٔ ما به همان رنگ درمی‌آید. اگر از دریچهٔ پدیده‌های دیداری (محسوسات) به موضوع بنگریم، نوشته‌ای عینی و محسوس تولید می‌شود؛ اما اگر از پنجرهٔ ذهن و خیال به موضوع نگاه کنیم، نتیجهٔ آن، خلق نوشته‌ای ذهنی و خیال‌انگیز خواهد بود.

هر فرد، با توجه به شناختی که نسبت به موضوع دارد، مطلب را از نگاه خود بیان می‌کند. هر کس، با توجه به تجربه، آموزش، تربیت و یادگیری خود، دنیای متفاوتی دارد؛ بنابراین، نوع نگاه و دریچه دید افراد با هم متفاوت است. پس، اصلی‌ترین علت تفاوت نوشته‌ها، تفاوت در نوع نگاه نویسنده به موضوع است. حتی در نوشته‌هایی که موضوع مشترک دارند، به سبب وجود تفاوت در نوع نگاه هر نویسنده به موضوع، تفاوت دیده می‌شود. موضوع نوشته‌های زیر، «قلم» است. با آنکه موضوع متن‌ها یکسان است، هر یک فضای متفاوتی دارند.

نوشته یک

در سال‌های آغازین دبستان، استفاده از مداد توصیه می‌شود و نه خودکار. مداد برای تمرین خوش خطی مناسب‌تر است. به دلیل کندی حرکت مداد، لغزش‌ها



هم به حداقل می‌رسد. در ضمن لغزش‌های مدادی قابل پاک شدن و اصلاح است. اگرچه دانش‌آموزان، برای به‌دست‌گرفتن خودکار، بی‌صبرند و به خیال خودشان، نوشتن با خودکار برایشان لذت‌بخش است؛ اما بعدها که رفتند در فهرست بدخط‌ها و به اصطلاح، خطشان خرچنگ‌قورباغه‌ای شد، تازه متوجه می‌شوند که این هوس بچگانه، کار دستشان داده است و مجبورند همه جا با نوشته‌هایشان بچرخند و آن را گزارش کنند!

نوشته دو

حرف از خودکار می‌زدیم؛ خودکار از شأن قلم کاست و دوات را نفی بلد کرد؛ اما این همه ماجرا نبود. خودکار آفتی شد و به جان مداد افتاد. با خودکار مرثیه‌مداد نوشته شد. مداد، یار دیرینه ما بود.

میان خودکار و مداد، تفاوت بسیار است. مداد را نرمی بود، خودکار را درشتی. مداد با سپیدی کاغذ الفت می‌گرفت؛ خودکار به پاکی کاغذ چیرگی می‌جوید. آن را شرم و حیا برانده بود و این را پرده‌داری در خور است. مداد سیاه، سیاهی و سپیدی را در خود داشت. خودکار سیاه را جز سیاهی نیست. مداد اگر به خطا می‌رفت، امکان محو خطا بود. خودکار اگر بلغزد، لغزش به پایش نوشته است. مداد خودنمایی نمی‌نمود. خودکار، خودنمایی می‌کند و می‌فریبد.

اتاق آبی

نوشته سه

عالمی مشغول نوشتن با مداد بود.

کودکی پرسید: چه می‌نویسی؟

عالم لبخندی زد و گفت: مهم‌تر از نوشته‌هایم، «مدادی» است که با آن می‌نویسم.

می‌خواهم وقتی بزرگ شدم، مثل این مداد بشوی!

کودک تعجب کرد! چون چیز خاصی در مداد ندید!

عالم گفت: پنج خصلت در این مداد هست. سعی کن آنها را به‌دست آوری.

اول: می‌توانی کارهای بزرگی انجام دهی؛ اما فراموش نکنی، دستی وجود دارد که حرکت تو را هدایت می‌کند و آن دست خداست!

دوم: گاهی باید از مداد تراش استفاده کنی. این باعث رنج مداد می‌شود؛ ولی نوک آن را تیز می‌کند. پس بدان، رنجی که می‌بری از توانسان بهتری می‌سازد!

سوم: مداد همیشه اجازه می‌دهد برای پاک کردن اشتباه از پاک‌کن استفاده کنی. پس بدان، تصحیح یک کار خطا، اشتباه نیست!

چهارم: چوب مداد در نوشتن مهم نیست، مهم مغز مداد است که درون چوب است؛ پس همیشه مراقب درونت باش که چه از آن بیرون می‌تراود!

پنجم: مداد همیشه از خود اثری باقی می‌گذارد. پس بدان، هر کاری در زندگی‌ات می‌کنی، ردی از آن به جا می‌ماند؛ بنابراین، در انتخاب اعمال دقت کن!

نوشته چهارم

همین که مداد را دید، آهی کشید و گفت: «عجب، چه کلاهی! معلوم نیست چه کسی و با چه نیتی این کلاه را بر سرش گذاشته؛ اما هر چه باشد، بد نیست. نیم این کلاه، فلزی و نیم آن، لاستیکی است. لابد فلز را برای این گذاشته‌اند که پایه مناسبی برای نگه‌داشتن نیمه لاستیکی باشد و البته سر مداد را به خوبی در حبس و زندان خود نگه دارد. نیمه لاستیکی آن هم شاید برای این است که بتوانند بیشتر در آن باد کنند و سرانجام مداد را بر باد بنشانند.»

نوشته پنجم

غضنفر با دیدن مداد لبخندی زد و به یاد حرف مادرش افتاد که به او گفته بود: «اگر دفعه دیگر روی دیوار همسایه بروی، پایت را قلم می‌کنم!»

راستی، چگونه می‌شود پای کسی را قلم کرد؟ اگر پا قلم شود، آیا می‌توان با آن نوشت؟

اگر نوشته‌های بالا را با دقت بیشتری بررسی کنیم، درمی‌یابیم که آنها با وجود مشترک بودن موضوعاتشان، کاملاً با هم متفاوت هستند. بخشی از مطالب این متن‌ها، مبتنی بر تجارب نویسنده است. به بیان دیگر، هر شخص با استفاده از حواس، شناختی از جهان پیرامون خود پیدا می‌کند و آنچه در گفتار یا نوشتار وی می‌آید، باز نمود همان شناخت است. مثلاً وقتی نویسنده در متن یک می‌گوید: «در سال‌های آغازین دبستان، استفاده از مداد توصیه می‌شود و نه خودکار. مداد برای تمرین خوش‌خطی مناسب‌تر است. به دلیل کندی حرکت مداد، لغزش‌ها هم به حداقل می‌رسد. در ضمن لغزش‌های مدادی قابل پاک شدن و اصلاح است...»، اطلاعاتی را که در مورد مداد دارد، برای خواننده بیان می‌کند. در واقع، او قبلاً در جهان پیرامون خود مداد را دیده و از آن استفاده کرده است و به خاطر دارد تا کلاس سوم، معلم به آنها اجازه نمی‌داد با خودکار بنویسند. هنگامی که می‌نویسد، همان چیزی را گزارش می‌کند که دیده، شنیده و لمس کرده است. به بیان دیگر، مطالب او مبتنی بر حواس است. این نوع نوشته‌ها، متن‌های عینی و محسوس هستند.

بخش دیگری از مطالب متن‌های یک تا پنج، برخاسته از ذهن و تخیل است؛ یعنی نویسنده از محدوده حواس ظاهر، فراتر رفته و وارد فضای ذهن شده است. به دلیل گستردگی ذهن، به تعداد انسان‌ها و با توجه به خلاقیت آنها می‌توان انتظار داشت، متن‌های متعددی درباره هر موضوع، تولید شود. مثلاً نویسنده متن شماره پنج با دیدن قلم، در ذهنش، خاطره‌ای تداعی شده است. نویسنده متن شماره سه نیز به طور غیرمستقیم مسائل اخلاقی را با بیان ویژگی‌هایی برای مداد به انسان گوشزد می‌کند. در این نوشته‌ها، به دلیل وسعت فضای ذهن، تفاوت‌ها چشمگیر خواهد بود. این نوع نوشته‌ها که در فضای ذهن، رشد و پرورش می‌یابند، ذهنی هستند.

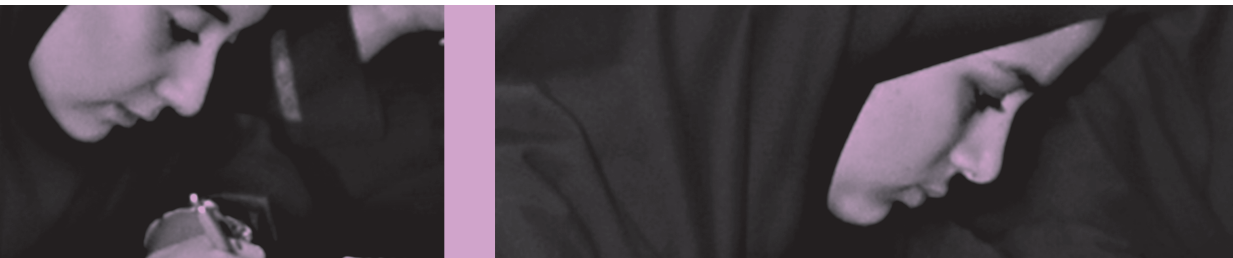
بدیهی است که فضای نوشته‌ها، تلفیقی از فضاهای عینی و ذهنی است؛ مثلاً در متن شماره چهار، نویسنده برخی از ویژگی‌های ظاهری مداد را بیان کرده و هم‌زمان جملاتی نیز از فضای ذهن خود نوشته است؛ اما در برخی از متن‌ها فضای عینی، برجسته‌تر است (مانند نوشته شماره یک) و در بعضی فضای ذهنی غلبه دارد (مانند نوشته شماره سه).

کارگاهِ نگارش

۱ موضوعی را انتخاب کنید و با توجه به آموخته‌های درس، دربارهٔ آن متنی بنویسید.

موضوع:





۲ نوشته‌های دوستانتان را بر پایهٔ سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۵	تولید متن منسجم: ● عینی با بهره‌گیری از حواس ● ذهنی با استفاده از خلاقیت ذهن	۱
		۵	پرهیز از نوشتن جمله‌های طولانی	۲
		۵	رعایت اصول بندنویسی	۳
		۲	شیوهٔ خواندن	۴
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۵
		۲۰	جمع بندی	

با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشتهٔ دوستانتان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نویسی

دریافت خود را از مَثَلِ «از کوزه، همان برون تراود که در اوست.»، در یک بند بنویسید. ✨



۱ هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد
حدیث دوست‌نلویم مگر به حضرت دوست
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان

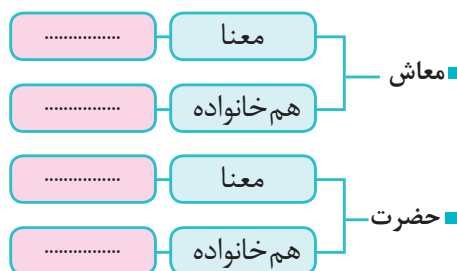
۵ صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی
چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟
سر و زرو دل و جانم فدای آن یاری
غبار راهگذارت کجاست تا حافظ

حافظ



کارگاه درس پژوهی

۱ نمودارهای زیر را کامل کنید.



۲ در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می‌برند؟

۳ هرگاه در عبارت یا بیت، کلمه‌ای به چند معنا در کلام به کار رود، آرایه «ایهام» پدید می‌آید؛ ایهام در لغت، به معنای «به وهم و گمان انداختن» است. همان گونه که در مصراع «بی مهر زُخت روز مرا نور نمانده است.»، کلمه «مهر» در دو معنای مختلف «خورشید» و «محبت» به کار رفته است.

■ بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه «ایهام» بررسی کنید.

«گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید»
حافظ

۴ بیت زیر، با کدام قسمت از متن درس، ارتباط مفهومی دارد؟

تا نگردي آشنا، زين پرده رمزي نشنوي گوشِ نامحرم نباشد جای پيغامِ سروش
حافظ

گنج حکمت حقّه راز

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده‌ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.»
شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.»
آن مرد باز گشت.

شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگرفتند و در حقّه کردند و سر حقّه محکم کردند.
دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده کرده‌ای، بگوی.»
شیخ بفرمود تا آن حقّه را به وی دادند و گفت: «زینهار، تا سر این حقّه باز نکنی.»
مرد حقّه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آنش بگرفت که آیا در این حقّه، چه سراسر است؟
هر چند صبر کرد، نتوانست. سر حقّه باز کرد و موش بیرون جست و برفت.
مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، من از تو سرّ خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟!»

شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حقّه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سرّ خدای را با تو بگوییم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»

اسرار التّوحید، محمّد بن منور



شعرخوانی بوی گل وریحان‌ها

۱ وقتی دل سودایی، می‌رفت به بتان‌ها
که نعره زومی بلبل، که جامه دریدی گل
تا عهد تو در بتم عهد همه بشکستم
تا خار غم عشقت آویخته در دامن
۵ گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید
گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش
بی خوشبختم کردی، بوے گل وریحان‌ها
با یاد تو افتادم از یاد برفت آن‌ها
بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
کو تر نظری باشد، رفتن به گلستان‌ها
چون عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها
می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها

کلیات اشعار، غزلیات، سعدی

درک و دریافت

۱ برجسته‌ترین ویژگی این شعر، تناسب‌های آوایی است، هنگام خواندن شعر، آهنگ و موسیقی ویژه‌ای به گوش می‌رسد و سبب دلنشینی و شورانگیزی بیشتر می‌شود. با تقسیم بیت‌ها به پاره‌های موسیقایی، شعر را بازخوانی کنید.

۲ چرا این سروده در ادب غنایی جا می‌گیرد؟



پیش‌تر آموختیم که نوشته‌های انواعی دارد؛ در این درس، شیوه نوشتن متن‌های عینی را می‌آموزیم. هنگام نوشتن متن عینی، معمولاً از حواس پنج‌گانه بهره می‌گیریم و از قلمرو حس ظاهر، فراتر نمی‌رویم؛ یعنی آنچه چشم می‌بیند، گوش می‌شنود و... دقیقاً و عیناً در نوشته بازتاب می‌یابد؛ به همین سبب این نوشته‌ها را «محسوس و واقعی» هم می‌گویند.

هدف نویسنده هنگام نوشتن متن عینی، ارائه اطلاعات واقعی و مستند است؛ بنابراین از دریچه حواس به چشم‌انداز مورد نظر می‌نگرد و وارد فضای ذهن و خیال نمی‌شود و از احساسات شخصی خود بهره نمی‌گیرد.

در این درس، می‌خواهیم با بهره‌گیری از روش پرسش‌سازی، شیوه نگارش نوشته‌های عینی را بیاموزیم. وقتی قصد ما خلق نوشته عینی است، پرسش‌های ما باید عینی باشد. پاسخ‌سازی‌ها هم، نباید از محدوده عینیت فراتر رود؛ مثلاً اگر بخواهیم درباره «تلفن همراه» متنی عینی یا محسوس بنویسیم، بدین‌گونه، عمل می‌کنیم:

مرحله اول: پرسش

در این مرحله، ابتدا ذهن را آزاد می‌گذاریم تا درباره موضوع پرسش‌های گوناگون (عینی، ذهنی و ...) بسازد. آزادسازی بی‌قید و شرط ذهن کمک می‌کند جنبه‌های نادیده و ناشکفته موضوع، کشف شود.

■ تلفن همراه چیست؟

■ تلفن همراه را چه کسی اختراع کرد؟

■ آیا تلفن همراه همه جا همراه خوبی است؟

- شکل و شیوه کارِ اولین تلفن‌های همراه چگونه بود؟
- معروف‌ترین تلفن‌های همراه کدام‌اند؟
- تلفن همراه غیر از برقراری تماس، چه کاربردهای دیگری دارد؟
- کاربران تلفن همراه، چند نفرند؟
- چرا به دوستان باوفا «همراه» می‌گویند؟
- تلفن همراه، چگونه ابزاری است؟
- با تلفن همراه، چگونه می‌توان به آرامش رسید؟
- نسل آینده تلفن‌های همراه چگونه خواهد بود؟
- چرا بعضی راننده‌ها پشت خودرویشان می‌نویسند «هیچ‌کس همراه نیست، تنهای اول»؟
- چرا برخی از افراد موقع حرف زدن با تلفن همراه، به سیم آخر می‌زنند؟
- آیا تلفن همراه مثل مواد مخدر، اعتیادآور است؟
- آیا تعداد کاربران مرد و زن یکسان است؟

مرحله دوم: شناسایی و جدا کردن پرسش‌های عینی

اکنون به بررسی و طبقه‌بندی پرسش‌ها می‌پردازیم؛ آنگاه پرسش‌های عینی را از پرسش‌های ذهنی جدا می‌کنیم.

- تلفن همراه چیست؟
- تلفن همراه را چه کسی اختراع کرد؟
- شکل و شیوه کارِ اولین تلفن‌های همراه چگونه بود؟
- کاربران تلفن همراه، چند نفرند؟
- تلفن همراه، چگونه ابزاری است؟
- تلفن همراه غیر از برقراری تماس، چه کاربردهای دیگری دارد؟

■ نسل آینده تلفن‌های همراه چگونه خواهد بود؟

■ آیا تعداد کاربران مرد و زن یکسان است؟

مرحله سوم: گزینش و سازماندهی پرسش‌ها

در مرحله قبل، تعدادی پرسش عینی درباره موضوع جدا گردید. اگر بخواهیم به تمام پرسش‌ها پاسخ بدهیم، متن تولیدی، بسیار طولانی خواهد شد و شاید علاقه‌ای به پاسخ دادن به برخی از سؤال‌ها نداشته باشیم؛ به همین دلیل، بر پایه توانایی و علاقه خود دست به گزینش پرسش‌ها می‌زنیم.

■ تلفن همراه چیست؟

■ تلفن همراه را چه کسی اختراع کرد؟

■ شکل و شیوه کار اولین تلفن‌های همراه چگونه بود؟

■ چند نفر کاربر تلفن همراه هستند؟

■ آیا تعداد کاربران مرد و زن یکسان است؟

پس از انتخاب پرسش‌ها نوبت به چینش و سازماندهی آنها و ایجاد نقشه ذهنی نوشتن می‌رسد؛ یعنی پرسش‌های انتخاب شده را طبق یک نظم منطقی می‌چینیم و به آنها پاسخ می‌دهیم. برای این کار در متن‌های علمی بهتر است از کل به جزء حرکت کنیم. نخست درباره نام یا کلیت موضوع می‌نویسیم؛ سپس به بیان جزئیات و ویژگی‌های دیگر آن می‌پردازیم. به سخن دیگر، نخست چهارچوب و طرح کلی را شکل می‌دهیم و در پی آن، ویژگی‌های ریزتر را بازگو می‌کنیم.

پرسش‌های کلی

■ تلفن همراه چیست؟

■ تلفن همراه در کجا اختراع شد؟

■ تلفن همراه برای چه به کار می‌رود؟

■ کاربران تلفن همراه، چند نفرند؟

■ آیا زندگی، بدون تلفن همراه، امکان‌پذیر است؟

■ آیا تعداد کاربران مرد و زن یکسان است؟

پاسخ به این پرسش‌ها (پاسخ‌سازی)، منجر به تولید متن زیر شده‌است. بند یکم و دوم، پاسخ به پرسش‌های کلی و بند سوم، چهارم و پنجم، پاسخ به پرسش‌های جزئی است. **توجه:** در تولید متن‌های عینی معمولاً این امکان وجود دارد که پاسخ برخی از پرسش‌ها را ندانیم. در چنین مواردی لازم است به منابع اطلاعاتی (کتاب، مجله، متخصصان، صاحب‌نظران و اینترنت) مراجعه کنیم.

تلفن همراه یا گوشی همراه وسیله‌ای برای ارسال و دریافت تماس تلفنی از طریق ارتباط رادیویی در پهنای وسیع جغرافیایی است. منظور از موبایل یا گوشی همراه یا تلفن سلولی وسیله‌ای است که برای اتصال به شبکه تلفن همراه به کار می‌رود. در تلفن‌های همراه معمولاً یک مجموعه نرم‌افزار یا سیستم عامل



برای کنترل سخت‌افزار به کار می‌رود و برنامه‌های جانبی توسط سیستم‌عامل اجرا می‌شود. از سیستم‌عامل‌های معروف برای تلفن همراه، می‌توان به «اندروید»، «آی او اس» و «ویندوز فون» اشاره کرد.

این ابزار، نخستین بار توسط شرکت آمریکایی «موتورولا» در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۷۳ با وزنی نزدیک به یک کیلوگرم تولید شد. تلفن همراه نسل‌های گوناگونی دارد و توسط شرکت‌های سازنده گوناگونی تولید می‌شود و به فروش می‌رسد. طبق آخرین آمار جهانی (اول سپتامبر ۲۰۱۵) تعداد مشترکان تلفن همراه ۷/۲ میلیارد نفر برآورد شده که البته رقم واقعی افراد ۴/۹ میلیارد نفر است؛ زیرا بعضی افراد بیش از چند خط و اشتراک دارند. تعداد گوشی‌های فروخته شده در نیمه دوم سال ۲۰۱۵ نیز ۳۴۰ میلیون دستگاه اعلام شده است که ۴۵ درصد آن را گوشی‌های هوشمند تشکیل می‌دهد.

بررسی‌ها در زمینه میزان استفاده از تلفن‌های همراه نشان می‌دهد که بسیاری از مردم در حالی به خواب می‌روند که تلفن همراه خود را در دست دارند یا آن را کنار خود گذاشته‌اند. براساس پژوهشی که در کشورهای آمریکا، انگلیس، برزیل، چین، اسپانیا، مکزیک و هند انجام شده است، فتاوری نوین ارتباطی از جمله تلفن همراه، جزء جدایی ناپذیر زندگی انسان‌ها شده است و هر روز وابستگی افراد به آن بیشتر می‌شود.

در پژوهشی، یک متخصص علوم رفتاری اعلام کرد، ۶۰ درصد از دختران مورد پژوهش، برای ورود به شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های مرتبط از گوشی‌های همراه استفاده می‌کنند و ۳۰ درصد آنها هنگام اتمام شارژ یا جا ماندن تلفن یا قطع آن به هر شکلی، دچار نگرانی می‌شوند. وی با اشاره به اینکه دختران دو برابر پسران به تلفن همراه وابستگی دارند، از اعتیاد دو برابری آنان نسبت به پسران در زمینه استفاده از تلفن همراه خبر داد.

کارگاه نگارش

۱ موضوعی را انتخاب کنید و با شیوه پرسش‌سازی و پاسخ‌سازی، متن عینی بنویسید.

..... موضوع:

مرحله اول: طرح پرسش‌های گوناگون

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

مرحله دوم: شناسایی و جدا کردن پرسش‌های عینی

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

مرحله سوم : گزینش و سازماندهی پرسش‌ها

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

متن نوشته:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

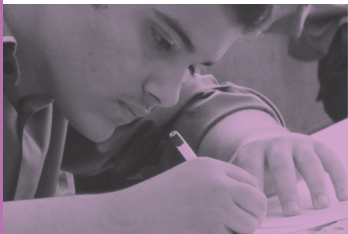
.....

.....



A series of 20 horizontal dotted lines for writing, spaced evenly down the page.





۲ به پرسش‌ها و نوشته‌ی دوستانتان با دقت گوش دهید و آن را بر پایه‌ی سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۲	طرح پرسش‌های متنوع	۱
		۳	شناسایی و جدا کردن پرسش‌های عینی	۲
		۲	گزینش و سازماندهی پرسش‌ها	۳
		۲	پاسخ‌سازی مناسب به پرسش‌ها	۴
		۲	رعایت انسجام در نوشته	۵
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۶
		۲	استفاده از واژه‌های مناسب در فضای متن	۷
		۲	شیوه‌ی خواندن	۸
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۹
		۲۰	جمع بندی	

با توجه به ارزشیابی انجام شده، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ی دوستانتان، در چند سطر بنویسید.

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نَوِیْسِی

❖ دریافت خود را از مَثَلِ «کوه به کوه، نمی‌رسد؛ آدم به آدم می‌رسد.»، در یک بند

بنویسید.





پاسداری از حقیقت

درس هفتم

درختان را دوست می‌دارم
 که به احترام تو قیام کرده‌اند
 و آب را
 که مَهَرِ مادرِ توست
 خون تو شرف را سرخگون کرده است
 شفق، آینه‌دار نجابت
 و فلق، محرابی
 که تو در آن
 نماز صبح شهادت گزارده‌ای



تابلوی ظهر عاشورا اثر استاد محمود فرشچیان

در فکر آن گودالم
 که خون تو را مکیده است
 هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم
 در حضيض هم می‌توان عزیز بود
 از گودال بپرس

 شمشیری که بر گلوی تو آمد
 هر چیز و همه چیز را در کاینات
 به دو پاره کرد:
 هرچه در سوی تو، حسینی شد
 دیگر سو یزیدی...
 آه، ای مرگِ تو معیار!
 مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت
 و آن را بی‌قدر کرد

که مردنی چنان ،
غبطهٔ بزرگ زندگانی شد
خونت
با خون بهایت حقیقت
در یک تراز ایستاد
و عزمت ، ضامن دوام جهان شد
- که جهان با دروغ می پاشد -
و خون تو، امضای «راستی» است...

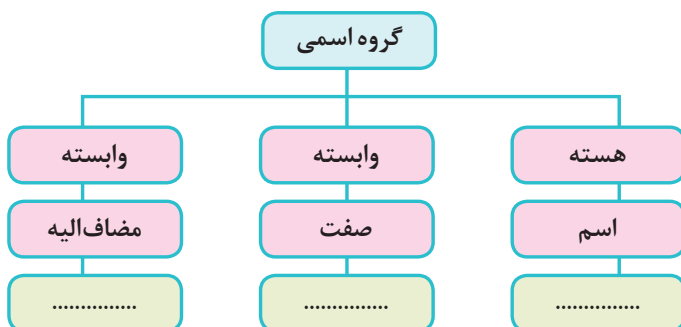
تو تنهاتر از شجاعت
در گوشهٔ روشنِ وجدانِ تاریخ ایستاده‌ای
به پاسداری از حقیقت
و صداقت
شیرین‌ترین لبخند
بر لبانِ ارادهٔ توست
چندان تناوری و بلند
که به هنگام تماشا
کلاه از سر کودک عقل می افتد

بر تالابی از خون خویش
در گذرگهٔ تاریخ ایستاده‌ای
با جامی از فرهنگ
و بشریتِ رهگذار را می آشامانی
- هر کس را که تشنهٔ شهادت است -

کارگاه درس پژوهی

۱ مترادف و متضاد واژه «رفیع» را از متن درس بیابید.

۲ از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.



۳ در متن درس، دو نمونه از کاربرد «تشخیص» را مشخص کنید.

۴ شعر سپید، گونه‌ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست.

■ شعر «پاسداری از حقیقت» را از این دید بررسی کنید.

۵ به بیت زیر توجه کنید:

بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد حاصل بی حاصلی نبود جز شرمندگی

«صائب»

در این بیت، شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه‌ها و برگ‌های درخت بید، علتی شاعرانه اما غیرواقعی آورده است و آن، سرافکنندگی بید، به سبب بی حاصل بودن است.

وقتی شاعر یا نویسنده، دلیلی غیرواقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند؛ آن چنان که ذهن مخاطب آن را بپذیرد، آرایهٔ «حُسن تعلیل» پدید می‌آید. حُسن تعلیل، در لغت، به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است. اگرچه این دلیل و برهان، واقعی، علمی یا عقلی نیست اما مخاطب آن را از علت اصلی دلپذیرتر می‌یابد.

■ به نمونه‌های دیگر توجه کنید:

■ چو سرو از راستی بَرزد عَلم را ندید اندر جهان تاراج غم را
«نظامی»

■ هنگام سپیده‌دم خروس سحری دانی ز چه رو همی کند نوحه‌گری؟
یعنی که نمودند در آیینۀ صبح از عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری
«خیام»

■ در کدام قسمت از متن درس «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

۶ با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غبطهٔ بزرگ زندگانی می‌داند؟

۷ هریک از موارد زیر، با کدام قسمت از شعر «خطّ خون» ارتباط معنایی دارد؟
■ شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است).

■ وَ بَدَلٌ مُّهِجَتُهُ فَيْكَ لَيْسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.
(او، حسین (علیه‌السلام) خونسش را در راه تو عطا کرد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.)

گنجِ حکمت حیاتِ بخشِ دل‌ها

مَثَلِ قرآن، مَثَلِ آب است روان؛ در آب، حیاتِ تن‌ها بود و در قرآن حیاتِ دل‌ها بود. آب را صفت، طهارت است؛ چون تن به نجاست بیالاید، به آب پاک گردد، و قرآن را صفت، طهارت است، چون تن به گناه و زَلّت بیالاید، به قرآن پاک گردد.

ای دوست! چند به دنیا رغبت کنی و با خلق در راه طلب او تجارت کنی؟ رو درمان کار خود کن و اگر معاملت می‌کنی، با حق کن، که تا خلق، سود خود نبیند، با تو معاملت نکند!

تفسیر سوره یوسف (ع)،

احمد بن محمد بن زید طوسی





«گزارش» یکی از قالب‌های پرکاربرد نوشتن است که رخ داده‌های واقعی را بر بنیاد حواس ظاهر، بیان می‌کند. هر یک از ما ممکن است به نوشتن گزارش یا گزارش‌گونه نوشتن نیاز داشته باشیم. معمولاً زمانی گزارش می‌نویسیم که بخواهیم رویدادی را کوتاه و گویا، معرفی کنیم. گزارش خوب باید زمان، مکان و برخی جزئیات را به درستی بازگو کند. یکی از روش‌های مناسب برای تهیه گزارش، بهره‌گیری از پرسش است. هنگام نوشتن گزارش، ابتدا درباره موضوع مورد نظر، پرسش‌های متنوعی طرح می‌کنیم؛ یعنی از خود می‌پرسیم این گزارش به چه پرسش‌هایی می‌خواهد پاسخ بدهد و سپس به طبقه‌بندی و چینش پرسش‌ها می‌پردازیم. نکته مهم این است که چون فضای متن‌های گزارش‌گونه عمدتاً با نوشته‌های محسوس و عینی شکل می‌گیرد، نوع پرسش‌ها و پاسخ‌ها نیز باید عینی باشد؛ مثلاً اگر موضوع گزارش «بازدید از دبیرستان» باشد، بدین سان عمل می‌کنیم:

مرحله اول: طرح پرسش‌های گوناگون عینی

- نام دبیرستان چیست؟
- در کجای شهر (محله، خیابان، کوچه و...) قرار دارد؟
- این بنا چه زمانی ساخته شده است؟
- تعداد دانش‌آموزان آن چند نفر است؟
- چه رشته‌های تحصیلی در آن دایر است؟
- حیاط مدرسه، چقدر وسعت دارد؟
- وضعیت کتابخانه آن چگونه است؟
- چه مطالب یا طرح‌هایی روی دیوارهای ساختمان مدرسه به چشم می‌خورد؟
- دانش‌آموختگان موفق و مشهور این دبیرستان چه کسانی بوده‌اند؟

- دفتر مدیر، چگونه است؟
- ساختمان مدرسه، چند طبقه است؟
- مدیر و ناظم‌های دبیرستان، چه کسانی هستند؟
- دبیران دبیرستان، چند نفرند؟
- ساختمان، چه نمایی دارد؟
- وضعیت کلاس‌ها، چگونه است؟
- ویژگی‌های برجسته دبیرستان نسبت به دبیرستان‌های دیگر، کدام‌اند؟
- دبیرستان چه رتبه‌های علمی، ورزشی و فرهنگی کسب کرده است؟
- سالن ورودی ساختمان، چگونه است؟
- بر دیوارهای سالن، چه مطالبی دیده می‌شود؟
- معماری بنای ساختمان، چگونه است؟

مرحله دوم: گزینش و سازماندهی پرسش‌ها

در گزارش نویسی، توجه به ترتیب بیان رخدادها بسیار اهمیت دارد. معمولاً ابتدا درباره نام، عنوان، مکان و زمان گزارش، اطلاعاتی داده می‌شود. سپس دیده‌ها و شنیده‌ها بیان می‌شود. هنگام نوشتن گزارش، نخست چهارچوب شکل می‌گیرد و سپس جزئیات نوشته می‌شود. مثلاً شخصی که از یک دبیرستان بازدید کرده، از همان لحظه‌ای که جلوی دبیرستان قرار گرفته است، گزارش را آغاز می‌کند و خواننده را با خود همراه می‌سازد؛ گویی (نویسنده و خواننده) با هم وارد حیاط مدرسه می‌شوند و به ترتیب چیزهایی را می‌بینند و می‌شنوند. پرسش‌ها را نیز با همین فرایند، سازماندهی می‌کنیم. اکنون به چینش و سازماندهی پرسش‌ها توجه کنید.

- مکان گزارش کجاست؟
- گزارش مربوط به چه زمانی است؟
- نام دبیرستان چیست؟
- در کجای شهر (محله، خیابان، کوچه و ...) قرار دارد؟
- زمان ساخت این بنا، کی بوده است؟
- معماری بنای ساختمان، چگونه است؟

- ساختمان، چه نمایی دارد؟
- ساختمان مدرسه، چند طبقه است؟
- چه مطالب یا طرح‌هایی روی دیوارهای ساختمان مدرسه به چشم می‌خورد؟
- سالن ورودی ساختمان، چگونه است؟
- بر دیوارهای سالن، چه مطالبی دیده می‌شود؟
- دفتر مدیر، چگونه است؟
- وضعیت کلاس‌ها، چگونه است؟
- وضعیت کتابخانه، چگونه است؟
- دانش‌آموختگان موفق و مشهور این دبیرستان، چه کسانی بوده‌اند؟

پاسخ به این پرسش‌ها، ما را به نوشته‌ای مانند متن زیر می‌رساند. اگر به ترتیب مطالب توجه کنید، دیده‌ها یا مشهودات گزارش‌نویس با روش پلکانی یکی‌یکی در کنار هم چیده شده‌اند و در این مسیر، خوانندگان به‌گونه‌ای با وی همراه می‌شوند که می‌توانند تصویر روشنی از موضوع مورد نظر در ذهن ایجاد کنند.

اگرچه فضای عمومی گزارش‌نویسی، عینی است، امکان دارد نویسنده در برخی از زمینه‌ها وارد فضای ذهن خود بشود و از ذهنیات و برداشت‌های خود نیز مطالبی به آن بیفزاید؛ البته بهتر است در این گونه نوشته‌ها از این کار (آوردن برداشت‌های ذهنی)، پرهیز کنیم.

گزارش بازدید از دبیرستان

زمان: روز چهارشنبه، فصل پاییز، سال ...

مکان: شهر قم

به مدرسه که می‌رسم جلوی ورودی‌اش می‌ایستم و به تابلوی آن نگاه می‌کنم؛ دبیرستان حکیم نظامی (امام صادق «علیه السلام» کنونی). داخل می‌روم، هنوز قدمی برداشته‌ام که ناگهان باد شدیدی می‌وزد؛ شاخه درختان کنار می‌روند تا عظمت بنا دیده شود. معماری این بنا کاملاً ایرانی و متناسب با شرایط آب و هوایی قم است. طوری که تابستان‌ها این ساختمان بسیار خنک و زمستان‌ها گرم و مطبوع است. سقف بنا گهواره‌ای شکل است.

ساختمان، دو طبقه است و نمایی آجری دارد. جنس درها و پنجره‌های آن از چوب‌های روسی است. دیوارها آراسته به شعرهای نظامی است که با کاشی‌های لاجوردی بر آن حاشیه زده‌اند. قدم‌زنان می‌روم و خطوط روی کاشی‌ها را می‌خوانم؛ به آیه‌ای از قرآن مجید (بقره، ۲۶۹) برمی‌خورم «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا».

به خود که می‌آیم، می‌بینم بنا را دور زده‌ام. آنجا به قرینه‌بودن ساختمان پی می‌برم. به درون سرسرا برمی‌گردم؛ در این سرسرا، شعری از رشید یاسمی با خط نستعلیق بر کتیبه‌های گچی به چشم می‌خورد که به مناسبت پایان ساخت بنا سروده شده است. مصرع آخر این شعر در واقع تاریخ پایان ساخت بناست؛ یعنی سال ۱۳۱۵.

اتاق بزرگی روبه‌روی سرسرا دیده می‌شود که امروز اتاق معاونان است. کنار سرسرا در سمت چپ، راهرویی است که کلاس‌ها در آن قرار دارد. اتاق اول مخصوص مدیر دبیرستان است. برای اینکه او بتواند احاطه کامل بر تمام امور مدرسه داشته باشد، اتاق او پنج در دارد که دو در به راهرو، دو در به ایوان و یک در به سرسرا باز می‌شود.

کنار اتاق مدیر، کلاس‌های دانش‌آموزان قرار دارد که درها و پنجره‌های بلند و صاف آن را مزین کرده است. کلاس دو در دارد: یکی از آنها به سوی راهرو و دیگری به طرف ایوان باز می‌شود. چشم‌انداز راهرو از طریق پنجره‌های چوبی به طرف باغ گشوده است و در سمت ایوان به سوی زمین چمنی باز می‌شود که تیم فوتبال مدرسه در آن تمرین می‌کنند. در انتهای راهرو راه‌پله‌ای وجود دارد که به طبقه بالا منتهی می‌شود. این مسیر امروز مسدود است و به جای آن، دانش‌آموزان از طریق راه‌پله کنار سرسرا به طبقه دیگر می‌روند. طبقه بالا دقیقاً مثل طبقه پایین ساخته شده است؛ فقط با این تفاوت که به جای اتاق معاونان در آن کتابخانه قرار دارد.

مخزن کتابخانه تاریک است و کتاب‌ها قدیمی‌اند. بسیاری از کتاب‌های اینجا سال‌هاست که دیگر تجدید چاپ نمی‌شوند؛ اما ارزش تاریخی دارند. این جمله را می‌شنوم: «هر کتابی که به فکرتان برسد، اینجا پیدا می‌کنید. در قدیم اینجا جزو کتابخانه‌های معروف و معدود شهر بوده است؛ اینجا همچنین دارای آرشیو روزنامه نیز هست». به‌طور پراکنده آنها را نگاه می‌کنم؛ روزنامه اطلاعات سال ۱۳۱۴، روزنامه استوار سال ۱۳۱۷، روزنامه کیهان سال ۱۳۲۳، روزنامه جمهوری اسلامی سال ۱۳۶۵. مجموعه کاملی

از کتاب‌های درسی دهه ۱۲۹۰ تا ۱۳۹۰ هم به چشم می‌خورد. یکی از کتاب‌ها را برمی‌دارم؛ دیوان پروین اعتصامی است که آن را با خط خود به این مدرسه اهدا کرده است. به یاد چند روز پیش می‌افتم که پای صحبت‌های یکی از دانش‌آموزان قدیمی این مدرسه (در سال‌های ۱۳۳۳ - ۱۳۲۷) نشسته بودم. او می‌گفت: «این مدرسه اگر چه در زمان ساخت خود به عنوان مدرسه‌ای مجلل مشهور شد؛ اما بعدها به دلیل داشتن دانش‌آموزان و دبیران سرآمد، مشهور باقی ماند».

اکثر این دانش‌آموزان و دبیران با سمت استادی دانشگاه بازنشسته شده‌اند و هر کدام صاحب ده‌ها تألیف‌اند. انسان‌های بزرگی چون؛ استاد دکتر سادات ناصری، دکتر محمد امین ریاحی، دکتر بهشتی، دکتر مفتاح، دکتر ابوالفضل و دکتر مظاهر مصفا، دکتر علی اشرف صادقی، دکتر امیرحسین یزدگردی از دانش‌آموختگان و دبیران این مدرسه هستند.



کارگاه نگارش

۱ یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و با بهره‌گیری از شیوه طرح پرسش، گزارشی بنویسید.

- بازدید از یک مکان تاریخی
- کتابخانه مدرسه یا شهر
- اردوی دانش‌آموزی
- سفر خانوادگی
- فعالیت‌های یک روز تعطیل
- مهمانی فامیلی

مرحله اول: پرسش‌های عینی

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

مرحله دوم: گزینش و سازماندهی پرسش

..... ●

..... ●

..... ●

..... ●

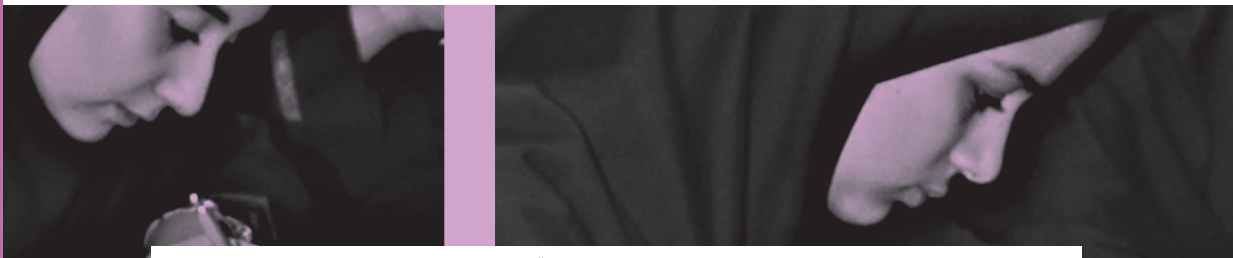
..... ●

گزارش:



A series of horizontal dotted lines for writing, consisting of 20 lines.





۲ به پرسش‌ها و گزارش مکتوب دوستانتان با دقت گوش دهید؛ سپس آن را بر پایهٔ سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

ردیف	سنجه‌های ارزیابی	شمارک	گزارش عملکرد	
			انشایی (توصیفی)	عددی
۱	طرح ریزی گزارش با بهره‌گیری از پرسش‌های عینی	۳		
۲	سازماندهی پرسش‌ها از کل به جزء	۳		
۳	مناسب بودن ترتیب بیان رخدادها	۲		
۴	رعایت انسجام در نوشته	۲		
۵	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۲		
۶	استفاده از واژه‌های مناسب فضای متن	۳		
۷	شیوهٔ خواندن	۲		
۸	رعایت املا و نکات نگارشی	۳		
	جمع بندی	۲۰		

با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشتهٔ دوستانتان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نَوِیسی

❁ دریافت خود را از مَثَلِ «بار کج به منزل نمی‌رسد.» در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple header bar at the top and a solid purple footer bar at the bottom. The main area contains 18 horizontal dotted lines for writing.



غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیهٔ اروندرود

غروب نزدیک می‌شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین از حاشیهٔ اروندرود جاری می‌گردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ، مَشیتِ باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد و تاریخ فردای کرهٔ زمین به وسیلهٔ این جوانان تحقق می‌یابد؛ همین بچه‌هایی که اکنون در حاشیهٔ اروندرود گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

بچه‌ها، آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیهٔ اروندرود، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند. بعضی‌ها وضو می‌گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته‌اند «زائران کربلا»، بر پیشانی می‌بندند. بعضی دیگر از بچه‌ها گوشهٔ خلوتی یافته‌اند و گذشتهٔ خویش را با وسواس یک قاضی می‌کاوند و سراپای زندگی خویش را محاسبه می‌کنند و وصیت‌نامه می‌نویسند: «حق الله را خدا می‌بخشد اما وای از حق الناس!» و تو به ناگاه دلت می‌لرزد: آیا وصیت‌نامه‌ات را تنظیم کرده‌ای؟

از یک طرف، بچه‌های مهندسی جهاد، آخرین کارهای مانده را راست‌ورس می‌کنند و از طرف دیگر سکان‌دارها قایق‌هایشان را می‌شویند و با دقتی عجیب همه چیز را وارسی می‌کنند... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه‌سازی را بار شناورها کرده‌اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن، آنها را به آن سوی رودخانهٔ اروندرود حمل کنند و بچه‌ها نیز همان بچه‌های صمیمی و بی‌تکلف و متواضع و ساده‌ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل کارت و اینجا و آنجا می‌بینی... اما در اینجا و در این ساعات، همهٔ چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می‌یابند. تو گویی اشیاء گنجینه‌هایی از رازهای شگفت خلقت هستند اما تو تا به حال در نمی‌یافته‌ای.

در اینجا و در این لحظات، دل‌ها آن چنان صفایی می‌یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می‌کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولیّ امر. به‌راستی آیا می‌خواهی سربازان رسول الله (ص) را بشناسی؟ بیا و بین آن رزمنده، کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام، در یکی از خیابان‌های دورافتاده مشهد، لبنیات فروشی دارد و به‌راستی آن چیست که همه ما را در اینجا، در این نخلستان‌ها گردآورده است؟



تو خود جواب را می‌دانی: عشق.

اینجا سوله‌ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می‌گذرانند. اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند و اشک می‌ریزند، دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزاند و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد.

ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و اینجا آیینۀ تجلی همه تاریخ است. چه می‌جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می‌جویی؟ انسان؟ اینجا است. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه کناره اروند

هنوز فضا از نم باران آکنده است، اما آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد. دیشب در همان ساعات اولیه عملیات، خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت. پیش از همه غواص‌ها در سکوت شب، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهرا (س)، به آب زدند و خط را گشودند و آن‌گاه خیل قایق‌ها و شناورها به آن سوی اروند روان شدند. صف طویل رزمندگان تازه نفس، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می‌کنند و خود را به خط مقدم می‌رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن‌ها را می‌بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی، بی‌غرور، بعد از شبی پر حادثه باز می‌گردند، و به راستی چقدر شگفت‌آور است که انسان در متن عظیم‌ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت، هرگز در نیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می‌کند.

آنها با اشتیاق از بین گل و لایی که حاصل جزر و مد آب «خور» است، خود را به قایق‌ها می‌رسانند و ساحل را به سوی جبهه‌های فتح ترک می‌کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی، همچون وجدان جمع، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می‌کند و دائم از بچه‌ها صلوات می‌گیرد. دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می‌آیند؛ حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد. دشمن حیرت‌زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! کجا از مرگ می‌هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه

راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی است، به جبهه‌ها می‌شتابی. وقتی «اسوه» تو آن «تمثیل وفاداری»، عباس بن علی (علیه‌السلام) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه خدا شود؟ اینها که نوشته‌ام، وصف حال رزمنده‌ای است که با یک دست و یک آستین خالی، در کنار «خور» ایستاده‌است. تفنگ دوربین‌دارش نشان می‌دهد که تک‌تیرانداز است و آن آستین خالی‌اش، که با باد این سوی و آن سوی می‌شود، نشانه مردانگی است و اینکه او به عهدی که با ابوالفضل (علیه‌السلام) بسته، وفادار است. چیست آن عهد؟

«مبادا امام را تنها بگذاری!»

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. دشمن، برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای.

در زیر آن آتش شدید، بولدوزرچی جهاد خاکریز می‌زند. بر کوهی از آهن نشسته است و کوهی از خاک را جابه‌جا می‌کند و معنای خاکریز هم آن‌گاه تفهیم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد. آنها چه آنسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و تا با خاک انس‌گیری، راهی به مراتب قرب نداری. برو به آنها سلام کن؛ دستشان را بفشار و بر شانه پهنشان بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و علم‌داران آن تحوّل عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می‌دهد. آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

شهید مرتضی آوینی



حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام‌درون دشت شب خفته‌است
دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته‌است

محمدرضا شفیعی کدکنی

کارگاه درس پژوهی

۱ به جمله‌های زیر توجه کنید:

الف) خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت.

ب) آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

پ) اینها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزانند.

به جمله «الف» که یک فعل دارد، «ساده» می‌گویند.

در نمونه دوم، دو جمله به کمک حرف پیوند «و» در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ «و»

مهم‌ترین و پرکاربردترین پیوند هم‌پایه‌ساز در زبان فارسی است؛ بدین معنا که اگر

در میان دو جمله بیاید، آنها را در یک ویژگی، «هم‌پایه» می‌سازد؛ مثل کارکرد «و»

در نمونه «ب»؛ همان‌طور که می‌بینید حرف «و» دو جمله ساده را به هم پیوند داده

و آنها را از نظر مستقل بودن، هم‌پایه قرار داده است.

پیوندهای هم‌پایه‌ساز عبارت‌اند از: «و، اما، ولی، یا، ...»

جمله «پ» شامل دو جمله است که از نظر معنایی به یکدیگر وابسته‌اند؛ به طوری که

یکی از جمله‌ها بدون دیگری ناقص است؛ پس نمونه «پ» را جمله «مرتب» می‌نامیم،

حرف «که» پیوند وابسته‌ساز است و جمله دوم را به جمله وابسته تبدیل کرده است.

جمله مرتب، معمولاً از یک جمله پایه (هسته) و یک یا چند جمله پیرو (وابسته)

تشکیل می‌شود و بخشی که پیوند وابسته‌ساز ندارد، پایه است.

پیوندهای وابسته‌ساز عبارت‌اند از: «که، تا، چون، اگر، زیرا، برای این که، به طوری که،

هنگامی که، ...»

جمله «پ» را از این دید بررسی می‌کنیم:

- جمله پایه یا هسته: اینها دریا دلان صف شکنی هستند

- جمله پیرو یا وابسته: (_____ که) دل شیطان را از رعب و وحشت می‌لرزانند.

■ حال از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

۲ در عبارت زیر، کنایه را مشخص کنید و مفهوم آن را بنویسید.

«تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قُرب نداری.»

۳ نویسنده در کدام جمله، از مفهوم آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) بهره گرفته است؟

گنج حکمت آنچه گویی، هوش دار

سخن، میان دو دشمن، چنان گوی که گر دوست گردند، شرمزده نشوی.
میان دو کس، جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت، همینم کش است
میان دو تن، آتش افروختن نه عقل است و خود در میان موختن

پیش دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش

گلستان، سعدی



شعرخوانی دلبران و مردان ایران زمین

۱ چو هنگامهٔ آزمون تازه شد
از این خطهٔ نغز پدram پاک
از این مرز فرخندهٔ مردخیز
دگر ره، چنان شد هنر آشکار
۵ دلبران و مردان ایران زمین
خروشان و جوشان به کردار موج
دگر باره ایران، پُرآوازه شد
و زین خاک جان پرور تابناک
کنام پلنگان دشمن ستیز
کز آن خیره شد دیدهٔ روزگار
حشیران جنگ آور روز کین
مراز آمدند از کران فوج فوج



به مردی به میدان نهند روی
 که اینان ز آب و گل دیگرند
 بداندیش را آتش خرمن اند
 ۱۰ زکس جز خداوندشان بیم نیست
 فلک در گشفتی ز عزم ثبات
 ثا را چو باور به یزدان بود
 جهان شد از ایشان پُر از گفت و گویی
 نگهبان دین، حافظ کشورند
 خدنگی گران بر دل دشمن اند
 به فرهنگشان حرف تسلیم نیست
 ملک، آفرین گوے رزم ثبات
 هم او مرثسا را نگهبان بود

محمود شاهرخی

درک و دریافت

- ۱ یک بار دیگر شعر را با لحن مناسب بخوانید.
- ۲ دربارهٔ ارتباط مفهومی این شعر با ادبیات پایداری توضیح دهید.



پیش از این گفتیم که نوشته‌ها را می‌توان به دو دسته عینی و ذهنی تقسیم کرد. آموختیم که برای نوشتن متن‌های عینی، پدیده‌ها را می‌بینیم، صداها را می‌شنویم، بوها را با حس بویایی درک و اشیا را لمس می‌کنیم و مزه خوراکی‌ها را می‌چشیم؛ یعنی به کمک حواس خود به شناخت می‌رسیم و حاصل درک خود را از پدیده‌ها به نگارش درمی‌آوریم.

اکنون به نوشته‌های ذهنی می‌پردازیم.

در نوشته‌های ذهنی از محدوده عینی و حواس ظاهر فراتر می‌رویم و موضوع را به یاری ذهن و خیال، پرورش می‌دهیم و می‌نویسیم. در متن‌های ذهنی، نویسنده آزادی عمل بسیار زیادی دارد و در واقع، توانایی ذهن نویسنده، مسیر نوشته را شکل می‌دهد.

در درس اول، برای پرورش موضوع در ذهن، سه شگرد بارش فکری، اگر نویسی و گزین گفته‌ها معرفی شد. این شگردها کمک می‌کند موضوع در ذهن ما رشد و پرورش یابد.

یکی از روش‌هایی که موجب پرورش موضوع در ذهن می‌شود و در خلق نوشته‌های ذهنی مؤثر است، روش **جانشین سازی** است.

در این روش، خود را جای موضوع یا پدیده‌ای دیگر می‌نشانیم و از نگاه آن به بیرون می‌نگریم. با تغییر جایگاه و نوع نگاه، ظرفیت و قابلیت موضوع را افزایش می‌دهیم و جنبه‌های نادیده و ناشکفته آن را به نمایش می‌گذاریم. مثلاً اگر خواهیم درباره «سیم خاردار» بنویسیم، شاید سخن فراوانی برای نوشتن نداشته باشیم؛ اگر خود را به جای سیم خاردار بنشانیم که در میدان نبرد، سربازی را به دام انداخته است، افق جدیدی پیش روی ما گشوده می‌شود و مفاهیم و مطالب بسیاری به ذهن ما هجوم می‌آورد. شاید خود سیم خاردار هم با ما همراه و هم‌سخن شود!

نکته‌ای که در به‌کارگیری این روش اهمیت دارد، این است که وقتی خود را به جای چیزی یا کسی می‌نشانیم، باید عواطف، حس و حال، نوع نگرش، لحن کلام و شیوه بیانمان، متناسب با آن باشد و از زاویه آن نگاه روایت شود.

برای آنکه بتوانیم عواطف، احساسات، نوع نگرش و حال و هوای یک پدیده، شخص یا موضوعی را به خوبی منتقل کنیم، باید پیش از نگارش، اطلاعات و شناخت کافی درباره‌ی چیستی، ویژگی‌ها، وضع ظاهری و کارکرد موضوع نوشته به دست آوریم؛ مثلاً اگر موضوع نگارش «سنگ» باشد، می‌توان این‌گونه نوشت:

«من، تکه‌ای یا فرزندی کوچک از کوه هستم. میلیون‌ها سال است که بر اثر لرزش و تن‌تکانی زمین از مادر خود (کوه) جدا افتاده‌ام. آرزو دارم دوباره به آن دامان گرم برگردم. هر روز در دلم با کوه سخن می‌گویم. رنگ من او، زیر پرتو خورشید، سوخته است؛ اما دلمان هنوز هم، به گرمی آفتاب می‌تپد. نمی‌دانم او از آن بالا، نسبت به من چه حسی دارد!»



در نوشته‌ی زیر نویسنده، آفتاب را نه از نگاه خود، بلکه از دریچه‌ی چشم «یخ» دیده و توصیف کرده است:

وقتی از پشت کوه بیرون آمدی، زیبا بودی. صورت سرخ و تپلیات توی دلم نشست. نگاهت کردم. نگاهم کردی. برق چشمانت مرا گرفت و هزارهزار آینه درست شد.

مهربانیات گرمای خاصی داشت. قلب بلورینم را روشن تر کردی. تازه داشتم جان می‌گرفتم که نگاهت را دزدیدی و پشت یک ابر قایم شدی. صدایت کردم، نشنیدی. آینه شدم، ندیدی. از دوریات یخ زدم، نتابیدی.

کلاغ‌ها را دنبالت فرستادم. آسمان، پُر از قارقار کلاغ شد تا عشق مرا خبر دهند؛ اما تو از پرده‌ی ابر، بیرون نیامدی. تنها یک جواب فرستادی: - نه، تو نباید...!

من کوروکر بودم. نمی‌دیدم و نمی‌شنیدم. انگار در عالم، تنها یکی بود؛ تو. ابرها را واسطه کردم. واسطه‌ها التماس کردند. کنار رفتند و تو ظاهر شدی. دلم گرم شد. غصه‌هایم آب شد. محو نگاهت شدم. پس از نیستی، دوباره هست شدم و به شکل تو سر از خاک برداشتم و برای همیشه جاودانه شدم. باور نداری، چشم بچرخان و بنگر! جهان سراسر «گل آفتاب گردان» است.

◆ با الهام از داستان «یخی که عاشق خورشید شد»



کارگاه نگارش

۱ موضوعی انتخاب کنید و با به کارگیری روش جانشین سازی، یک متن ذهنی بنویسید.

موضوع:



A series of horizontal dashed lines for writing.





۲ به نوشته‌ی دوستانتان، که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آن را بر پایه‌ی سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۳	خلق نوشته با استفاده از روش جانشین سازی	۱
		۳	انتقال دقیق حالات و ویژگی‌های شیء یا فردی که به جای او سخن گفته شده است.	۲
		۲	مناسب بودن ترتیب بیان رخدادها	۳
		۲	رعایت انسجام در نوشته‌ی ذهنی	۴
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۵
		۳	استفاده از واژه‌های مناسب فضای متن	۶
		۲	شیوه‌ی خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع‌بندی	

با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ی دوستانتان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

مَثَل‌نویسی

❁ دریافت خود را از مَثَل «سحر خیز باش تا کامروا شوی»، در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple header bar at the top and a solid purple footer bar at the bottom. The main area contains 18 horizontal dotted lines for writing.



سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.

<p>ز بهرام و کیوان، همی برگذشت خروشان دل خاک در زیر نعل به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ که گر آسمان را باید سپرد به ایرانیان، تنگ و بند آورید همی بر خروشید بر سان کوس سر هم نبرد اندر آرد به گرد همی گرد رزم اندر آمد به ابر</p>	<p>۱ خروش سواران و اسپان زدشت هم تیغ و ساعد ز خون بود لعل نماند اچ با روی خورشید، رنگ به لشکر، چنین گفت کاموس گرد ۵ هم تیغ و گرز و کمند آورید دلیری کجا نام او اشکبوس بیاید که جوید ز ایران، نبرد بشد تیز، زحام با خود و گبر</p>
--	--



برآویخت زخام با اشکبوس
 ۱۰ به گرزگران، دست برداشکبوس
 برآهیخت زخام، گرزگران
 چو زخام گشت از کفانی ستوه
 ز قلب سپاه اندر آشفست طوس
 تهمتن برآشفست و با طوس گفت
 ۱۵ تو قلب په را به آئین مدار
 کمان برزه را به بازو گلند
 خروشید: کای مرد رزم آزمای
 کفانی بخنید و خیره باند
 بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟
 ۲۰ تهمتن چنین داد پاسخ که نام
 مرا مادرم نام، مرگ تو کرد
 کفانی بدو گفت: بی باگی
 تهمتن چنین داد پاسخ بدوی:
 پیاده، ندیدی که جنگ آورد
 ۲۵ هم اکنون تو را، ای نبرده سوار
 پیاده، به از چون تو پانصد سوار

برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس
 زمین آهنین شد، سپهر آنبوس
 غمی شد ز بیچاره، دست سمران
 پیچید زو روی و شد سوی کوه
 بزدا سپ، کاید بر اشکبوس
 که زخام را جام باده است بخت
 من اکنون، پیاده، کنم کارزار
 به بند کمر بر، بزد تیر چند
 همآوردت آمد، شو باز جای
 عنان را گران کرد و او را بخواند
 تن بی سرت را که خواهد گریست؟
 چه پُرسی کنین پس نبینی تو کام
 زمانه مرا پستک ترک تو کرد
 به کشتن دمی سر به یکبارگی
 که ای بیخنده مرد پر خاشجوی
 سر سرکشان، زیر سنگ آورد؟
 پیاده پیاموزمت کارزار
 بدین روز و این گردش کارزار

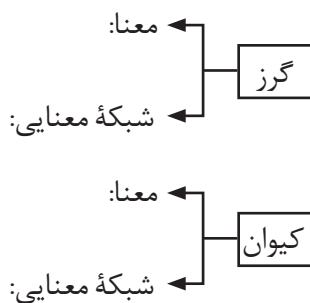
کفانی بدو گفت: با تو سلج
 بدو گفت رستم که تیر و کمان
 چو نازش به اسپ گرانایه دید
 ۳۰ یکی تیر زد بر اسپ او
 بخنجد رستم به آواز گفت
 سزدگر بداری، سرش در کنار
 کمان را به زه کرد زود اشکبوس
 به رستم بر آنکه ببارید تیر
 ۳۵ همی رنج داری تن خویش را
 تهمتن به بند کمر برد چنگ
 یکی تیر الماس پیکان، چو آب
 کمان را بالید رستم، به چنگ
 زد بر بر و سینه اشکبوس
 ۴۰ کفانی، هم اندر زمان، جان بداد

نینم همی جز فوس و مزیح
 بین تا هم اکنون، سه آرمی زمان
 کمان را به زه کرد و اندر کشید
 که اسپ اندر آمد ز بالا به روی
 که بنشین به پیش گرانایه بخت
 زمانی بر آسانی از کارزار
 تنی، لرز لرزان و رخ، سندروس
 تهمتن بدو گفت: بر خیره خیر
 دو بازو و جان بداندیش را
 گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
 نخاده بر او چسار پتر عقاب
 به شست اندر آورده، تیر خدنگ
 پهر آن زمان، دست او داد بوس
 چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

شاهنامه، فردوسی

کارگاه درس پژوهی

۱ معنای هر واژه را بنویسید، آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.



۲ در تاریخ زبان فارسی، گاه یک «متمم» همراه با دو نشانه متمم (حرف اضافه) به کار می‌رفت؛ مثل:

بگیر و به گیسوی او بر، بدوز به نیک اختر و فال گیتی فروز

در این درس، نمونه‌ای نظیر این گونه کاربرد پیدا کنید و متمم و نشانه‌های آن را مشخص نمایید.

۳ گاه در زبان فارسی، مصوّت «ا» در برخی کلمات عربی، به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ نظیر «رکاب: رکیب»؛ به این شکل تغییر یافته، «مّمال» گفته می‌شود.

■ چند نمونه مّمال در متن درس بیابید و بنویسید.

۴ در بیت زیر، ویژگی یا صفتی به «خورشید» نسبت داده شده است که محال یا بیش از حد معمول است. چنین ادعایی منجر به پیدایش آرایه «اغراق» می‌شود؛ مثال:

ز گرز تو خورشید گریان شود ز تیغ تو بهرام بریان شود

از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و دلیل خود را بنویسید.

۵ «حماسه»، یکی از انواع ادبی و داستان و روایتی است با زمینهٔ قهرمانی و رنگ ملی و سبکی فاخر که در آن حوادثی فراتر از حدود عادت روی می‌دهد.
■ برای کاربرد ویژگی‌های حماسه، نمونه ابیاتی در این درس پیدا کنید.

۶ مفهوم هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.

■ عنان را گران کردن:

■ سر هم نبرد به گرد آوردن:

۷ چرا رستم از رهام برآشفته؟



گنج حکمت عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» گفت: «روزی سزای او بدهم.» گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟»

پادشاه خجل گشت و دفعِ مضرّتِ عامل بفرمود در حال.

سر گرگ باید هم اوّل برید نه چون گوسفندان مردم درید

گلستان، سعدی





روش جانشین سازی را برای نوشتن متن های ذهنی، در درس گذشته آموختیم و با بهره گیری از آن شیوه نوشتیم. یکی دیگر از روش هایی که در نگارش متن ذهنی مفید است، روش «سنجش و مقایسه» است.

مقصود از سنجش و مقایسه، برقراری پیوند بین پدیده ها و کشف روابط میان آنها برای درک تفاوت ها و شباهت های آنهاست. راه ارتباطی موضوع ها با یکدیگر، از طریق رابطه معنایی آنها ایجاد می شود. روابط معنایی موضوعات معمولاً بر پایه «قیاس» شکل می گیرد. مقایسه کردن یک موضوع با موضوع دیگر، در حقیقت، نوعی پیوند زدن به موضوعاتی است به ظاهر بی ربط؛ اما در واقع مرتبط با هم. همین بی ربطی اولیه و کشف روابط پس از درنگ و تأمل است که فضای نوشته را ذهنی و جذاب می سازد.

در نوشته های عینی موضوع را با چیزی مقایسه می کنند که با هم در یک طبقه قرار می گیرند؛ مثلاً دو کتاب، دو خودرو، دو پرنده یا دو خانه. آنچه در نوشته عینی بیان می شود، مبتنی بر حواس است. به بیان دیگر، موضوع نوشته عینی درباره شکل ظاهری، رنگ، بو، صدا، مزه و زبری و نرمی پدیده هاست؛ اما در نوشته های ذهنی، وضع فرق می کند. در نگارش ذهنی از مرز حواس فراتر می رویم و آزادانه در فضای ذهن حرکت می کنیم. بنابراین می توانیم دو چیز را که به ظاهر هیچ سنخیتی با هم ندارند، با هم مقایسه کنیم.

هنگامی که می خواهیم درباره موضوعی با روش مقایسه، متن ذهنی بنویسیم، می توانیم از پیوند زدن آن موضوع به موضوع های دیگر بهره ببریم. وقتی موضوعی را به موضوع دیگری پیوند می زنیم، در واقع فضای جدیدی برای نوشتن ایجاد می کنیم. معمولاً می توان موضوع ها را به کمک رابطه ذهنی به هم ربط داد؛ آنها را مقایسه کرد و کار آفرینش را برای ذهن آسان نمود؛ مثل نمونه های صفحه بعد:

- مقایسهٔ قلم با خون شهید، با اسلحه، با درخت و...
- مقایسهٔ کتاب با انسان، با برگ درختان، با آسمان و...
- مقایسهٔ میز با درخت، با برده، با دیکتاتور و...
- مقایسهٔ رفتگر با آفتاب، با آب و...
- مقایسهٔ دیوار با تنهایی، با قفس، با موش و...
- مقایسهٔ خواب با روزهای تعطیل، با شب امتحان و...
- مقایسهٔ کفش با پا، با سنگ‌ریزه، با جاکفشی، با پای مصنوعی و...
- مقایسهٔ کتاب با دوست، با عالم بی‌عمل، با انسان، با دانای کل، با سرچشمهٔ دانایی و...
- مقایسهٔ آینه با چهره، با غبار، با آدم دروغگو، با آدم خودشیفته و...



در نوشتهٔ زیر، نویسنده «کتاب» را با «انسان» پیوند می‌زند و آنها را با هم مقایسه می‌کند.

بعضی از کتاب‌ها مانند انسان‌ها هستند:

بعضی از کتاب‌ها ساده می‌پوشند و بعضی لباس‌های عجیب و غریب و رنگارنگ دارند. بعضی از کتاب‌ها برای ما قصه می‌گویند تا بخوابیم و بعضی قصه می‌گویند تا بیدار شویم.

بعضی از کتاب‌ها شاگرد اول می‌شوند و جایزه می‌گیرند. بعضی از کتاب‌ها مردود می‌شوند و بعضی تجدید.

بعضی از کتاب‌ها به پدر و مادر خود احترام می‌گذارند و بعضی حتی نامی هم از پدر و مادر خود نمی‌برند.

بعضی از کتاب‌ها هرچه دارند، از دیگران گرفته‌اند. بعضی از کتاب‌ها هرچه دارند به دیگران می‌بخشند.

بعضی از کتاب‌ها را باید به بیمارستان برد تا معالجه شوند و بعضی را به تیمارستان برد.

بعضی از کتاب‌ها دوقلو یا چندقلو هستند. بعضی از کتاب‌ها پیش از تولد می‌میرند و بعضی تا ابد زنده هستند.

بعضی از کتاب‌ها سیاه‌پوست‌اند، بعضی سفیدپوست و بعضی زردپوست یا سرخ‌پوست. بعضی از کتاب‌ها به رنگ پوست و پوتین خود افتخار می‌کنند و رنگ دیگران را مسخره می‌کنند...

و بعضی از آدم‌ها مانند کتاب‌ها هستند:

بعضی جلدِ سخت و ضخیم دارند و بعضی نازک. بعضی از آدم‌ها با کاغذ کاهی چاپ می‌شوند و بعضی با کاغذ خارجی.

بعضی از آدم‌ها تجدیدِ چاپ می‌شوند و بعضی از آدم‌ها فتوکپی یا رونوشت آدم‌های دیگرند.

بعضی از آدم‌ها با حروف سیاه چاپ می‌شوند و بعضی از آدم‌ها صفحاتِ رنگی دارند. بعضی از آدم‌ها قیمتِ رویِ جلد دارند؛ بعضی از آدم‌ها با چند درصد تخفیف به فروش می‌رسند، و بعضی از آدم‌ها بعد از فروش پس گرفته نمی‌شوند.

بعضی از آدم‌ها جیبی هستند و می‌شود آنها را توی جیب گذاشت، بعضی از آدم‌ها را می‌توان در کیف مدرسه گذاشت.

بعضی از آدم‌ها نمایشنامه‌اند و در چند پرده نوشته می‌شوند. بعضی از آدم‌ها فقط جدول و سرگرمی و معما دارند و بعضی از آدم‌ها فقط معلومات عمومی هستند! بعضی از آدم‌ها خط خوردگی دارند و بعضی از آدم‌ها غلط چاپی دارند.

از روی بعضی از آدم‌ها باید مشق نوشت و از روی بعضی آدم‌ها باید جریمه نوشت و با بعضی از آدم‌ها هیچ وقت تکلیف ما روشن نیست. بعضی از آدم‌ها را باید چند بار بخوانیم تا معنی آنها را بفهمیم و بعضی از آدم‌ها را باید نخوانده دور انداخت...

◆ بی بال پریدن



کارگاهِ نگارش

۱ موضوعی را انتخاب کنید و با استفاده از روش سنجش و مقایسه، نوشتهٔ ذهنی بنویسید.

موضوع:



۲ به نوشته‌ی دوستانتان که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آنها را بر بنیاد سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۳	پیوند زدن یک موضوع با موضوع‌های دیگر	۱
		۳	بهره‌گیری مناسب از روش سنجش و مقایسه	۲
		۲	مناسب بودن ترتیب بیان رخدادها	۳
		۲	رعایت انسجام در نوشته‌ی ذهنی	۴
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۵
		۳	استفاده از واژه‌های مناسب فضای متن	۶
		۲	شیوه‌ی خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع بندی	

با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ی دوستانتان، در چند سطر بنویسید.

.....

.....

.....

.....

مَثَل‌نویسی

❁ دریافت خود را از مَثَل «چاه کن همیشه ته چاه است»، در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple header bar at the top and a solid purple footer bar at the bottom. The central area contains 18 horizontal dotted lines for writing.



از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرا می‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبایان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سرو دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کنج خلوتی از بَرزن، دو خروس را دیدم که بال و پَر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند...»

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «بَرزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ او بود.

انشای ارتجالی خسرو را عرض می کردم. دنباله اش این بود: «یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار.» لاجرم سپر



بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروسِ غالب، حرکتی کرد نه مناسبِ حال درویشان. بر حریفِ مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «بولاد کوبند آهنگران».

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستیم. نخست خروسِ مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتیم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرتِ همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم. «مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش»
به دلِ راحت نشستم و شکمی سیر نوشِ جان کردم:

«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمرِ هفتاد و هشتاد سال»
میرزا مسیح‌خان با چهره‌گشاده و خشنود، قلم آهنینِ فرسوده را در دواتِ چرک گرفته شیشه‌ای، فرو برد و از پشتِ عینکِ زنگاری، نوکِ قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشتِ بلند و استخوانی خود کُرک و پشمِ سرِ قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابداً هم ایرادی نگرفت که بچه‌جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرتِ چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قولِ امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگردِ ممتازی بود و از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت؛ مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

من خانواده خسرو را می‌شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی‌مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجّهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسریش را از جان و دل دوست می‌داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی باخدا، نمازخوان، مقدّس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود. معلّم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت زیاد هم می‌گفت؛ اما به قول نظامی «خشت می‌زد.» زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان.» خسرو هم می‌خواند.

خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود. یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوانِ دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!» میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش، شش دانگ خواند:

«اُشتر به شعرِ عرب در حالت است و طَرَب

گر ذوق نیست تو را، کژ طبع جانوری»
مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود، مردی ادیب و صاحب‌دل بود.
یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بُته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!
زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلّم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین‌شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم.

خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوّت داره!»

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرّاجات».

معلوم شد مادر بزرگش مرّبا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود.

خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مرتبای به‌داشت، خدمتِ جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی بابِ دندانِ نصیبش شده بود، با خوش‌رویی و درعینِ حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مرتباً از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سر انگشتِ تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر» که «شکرِ نعمت، نعمت افزون کند.»

گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتنِ موسیقی. وقتی که از عهدهٔ امتحانِ سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستانِ موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختنِ موسیقیِ ملی برود. خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلالیت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیلهٔ من عالمانِ دین بودند.» خسرو هم با آنکه خودرُو و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پیِ موسیقی نرفت.

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سنّ و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم - مدرسهٔ ما نه کلاس بیشتر نداشت - کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمرهٔ هفت بیاورد، با آنکه نمره‌های دیگرش همه عالی و معدّل نمره‌هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را نمی‌دیدم تا روزی که اولین مسابقهٔ قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند - این عین گفتهٔ خود اوست، در روزگار شکست و خفت - به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی‌سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد

و مُسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.
روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم
با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از چهرهٔ تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید.
چشم‌های درشت و پر فروغش چون چشمه‌های خشک شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیرۀ
تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی و حشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو
است؟!

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از
ته چاه در می‌آمد، با زهر خندی گفت: داد نزن؛ «من گوش استماع ندارم، لمن تقول». فهمیدم
گر هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمهٔ ذوق و قریحه و
استعداد ادبی او خشک نشده بود و می‌تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم.
آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی‌دانم
کجاست.»

گفتم: «خانه ات کجاست؟»

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خدا حافظی، راه خود گرفت و رفت.

از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مُندرس، بی‌سر و صدا،
جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

عبدالحسین وجدانی

کارگاه درس پژوهی

- ۱ برای هریک از واژه‌های زیر، یک «معادل معنایی» و یک «هم‌آوا» بنویسید.
■ قضا:
■ مغلوب:
- ۲ از متن درس، هفت واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.
- ۳ نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید و زمان فعل را معین کنید.
«روزی خسرو را در خیابان دیدم.»
- ۴ مفهوم هریک از کنایه‌های زیر را بنویسید.
■ باب دندان بودن (.....)
■ سپر انداختن (.....)
■ کُمیت کسی لنگ بودن: (.....)
- ۵ آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام، «تضمین» می‌گویند؛ نمونه:

زینهار از قرین بد، زنه‌ار و قِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

سعدی

- همان‌طور که می‌بینید سعدی در سروده خود، بخشی از آیه‌ای از قرآن کریم را عیناً آورده است.
■ نمونه‌ای از تضمین را در متن درس بیابید.
- ۶ درباره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید.

با بدان کم‌نشین که صحبت بد گرچه پاکی تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را لکه‌ای ابر ناپدید کند

سنایی

- ۷ بیت‌های زیر سروده سعدی است؛ هریک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟
■ هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
■ چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او سخنی ز عشق گوید و در او اثر نباشد

گنج حکمت ای رفیق!

روزی حضرت عیسی روح الله می‌گذشت. ابله‌ی با وی دچار شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید؛ بر سبیل تَلَطَّف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عربده و سفاهت نهاد. چندان که او نفرین می‌کرد، عیسی تحسین می‌نمود.

عزیزی بدان جا رسید؛ گفت: «ای روح الله، چرا زبون این ناکس شده‌ای و هر چند او قهر می‌کند، تو لطف می‌فرمایی و با آنکه او جور و جفا پیش می‌برد، تو مهر و وفا بیش می‌نمایی؟»

عیسی گفت: «ای رفیق، کُلِّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ از او آن صفت می‌زاید و از من این صورت می‌آید. من از وی در غضب نمی‌شوم و او از من صاحب ادب می‌شود. من از سخن او جاهل نمی‌گردم و او از خلق و خوی من عاقل می‌گردد.»

اخلاق محسنی،

حسین واعظ کاشفی

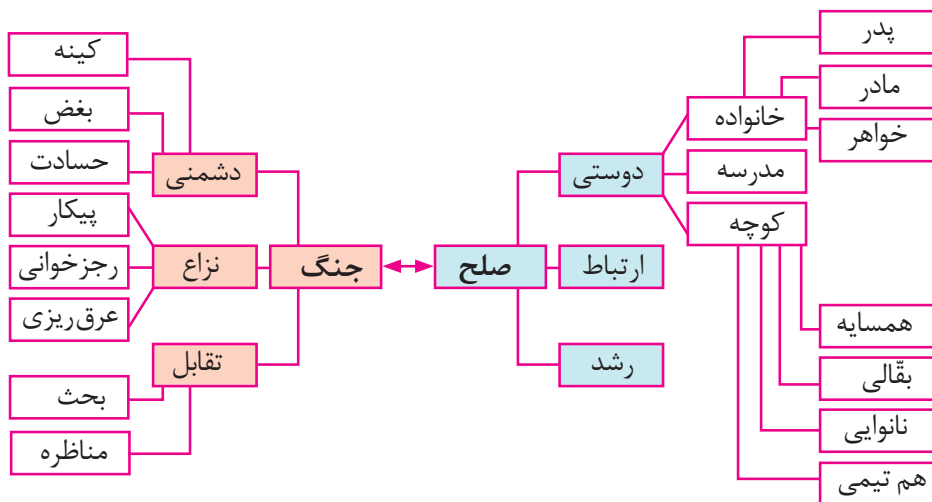




در این درس می‌خواهیم عینک ناسازبینی را به چشم ذهن بزنیم و هر چیزی که موضوع نوشته‌ما قرار گرفت، نخست به موضوع‌ها و مفاهیم ناساز و متضاد با آن بیندیشیم و آنها را بیابیم.

برای این کار، نخست موضوع یا مفهوم اصلی (صلح) را در مرکز و هسته نقشه یا نمودار، جای می‌دهیم و شروع می‌کنیم به تأمل و تفکر پیرامون مفاهیم ناساز با آن و سپس یک هسته دیگر با مفهوم متضاد، انتخاب می‌کنیم و کنار آن می‌نویسیم.

پس از این دو مرحله، به موضوع نخست (صلح) باز می‌گردیم و به شیوه بارش مفاهیم، شاخه‌های اصلی متناسب با آن را لحظه به لحظه کامل‌تر می‌کنیم. در مرحله بعدی با نگاه جزئی و دقیق‌تر، خوشه‌های هر شاخه را



تا جایی که فرصت داریم و ذهن، توانایی خلاقیت دارد، ادامه می‌دهیم و تکمیل می‌کنیم. پس از آن شاخه‌های موضوع دوم (جنگ) را کامل می‌کنیم. بدین سان، پس از چند دقیقه تفکر، می‌بینیم که نقشه مفاهیم یا نمودار شبکه‌ای ما گسترش یافته است.

اکنون، وقتی به هر نقطه و واژه این شبکه نگاه کنیم، انبوهی از مفاهیم پیوسته به آن، به ذهن می‌آید و ما را در نوشتن یاری می‌دهد و کار خلق و تولید نوشته را برای ما آسان می‌سازد.

پس، هنگام تولید نوشته ذهنی، چند نکته مهم باید مورد توجه قرار گیرد:

■ ارتباط خوشه‌ها با شاخه‌ها و پیوند آنها با هسته

■ پیوند هسته با مفهوم متضاد

■ پابندی به فضای ذهن

به متن زیر که بر پایه نقشه ذهنی بالا نوشته شده است، توجه کنید:

همیشه فکر می‌کردم نانوایی سرِ کوچه ما با من و بقیه، سرِ جنگ دارد. هر وقت آن چوب بلند را در دستش می‌دیدم، ناخودآگاه به یاد گرز رستم و داستان هفت‌خان می‌افتادم. ولی دیروز که صف نانوایی سنگی طولانی‌تر از همیشه بود، فرصتی فراهم شد تا بیشتر فکر کنم و نانوا را بیشتر بشناسم. تازه فهمیدم که عرق پیشانی نانوا به سبب گرمای تنور نیست؛ شاید شرمسار این همه چشمانی است که تماشاگر او هستند. حس کردم شاید الان در درون خودش هم جنگ و صلحی در گرفته است و آن عرق، عرق پیکار درونی اوست. بعد با خود اندیشیدم که آیا او هم نان می‌خورد؟ اینجا بود که حسی در من نسبت به ایشان پدید آمد. دوستی به دوستان محله من افزوده شد.

همان طور که در این نوشته دیدیم، نویسنده از یک موضوع کوچک در گوشه‌ای آغاز کرد و با پیوستن آن به شاخه‌ها و مفاهیم هسته‌ای و متضاد، موضوع را در ذهن خود پرورش داد و از درآمیختن آنها با یکدیگر، متنی تازه پدید آورد.

بنابراین، در نوشته‌های ذهنی، گستره ذهن و خیال نویسنده کاملاً آزاد و رهاست و او از

زمینه حس‌های ظاهری فراتر می‌رود و در آسمان ذهن و خیال گام برمی‌دارد. در نوشته‌های حسی، حرکت ما از حس آغاز می‌شود و در همان قلمرو حس پایان می‌پذیرد، اما در اینجا (یعنی نوشته ذهنی) ممکن است نقطه آغاز، پدیده‌های دیداری و حسی باشند؛ ولی در ادامه جریان ذهن، از خاک و سرزمین حواس ظاهری، کنده می‌شود و اوج می‌گیرد.

متن‌های زیر نیز با استفاده از روش **ناسازی معنایی یا تضاد مفاهیم** ایجاد شده است:

متن یک

سایه، یک چیز تو خالی و خیالی است. هست، اما نیست. خودش چیزی ندارد؛ هویتش را از خورشید می‌گیرد. مثل عروسک خیمه شب بازی است که نخش در دست خورشید است. بخواهد لاغرش می‌کند، بخواهد چاقش می‌کند. قدش هم، دست خورشید است. صبح‌ها به دست خورشید کش می‌آید و ظهرها کوتاه می‌شود.

ولی خود خورشید که این همه سایه درست می‌کند، اصلاً سایه‌ای ندارد. با آمدنش سایه درست می‌کند و هم با رفتنش، البته رفتنش از آمدنش سایه‌سازتر است. وقتی سایه خورشید از سر دنیا کم می‌شود، یک سایه غلیظ به اسم شب، روی جهان می‌افتد.

شب، سایه نداشتنه خورشید است. شب البته غلیظتر از یک سایه معمولی است. آن قدر غلیظ که همه چیز را در خود گم می‌کند.



شامگاهان، فصل دلتنگی آسمان است؛ برای خورشیدی که در خاکستر خاطره‌ها خاموش خفته است. پرده سیاه شب، راهی دلگداز به آواز به شهادت رسیده آفتاب است. موسیقی سیاه شب از تار زخمی افق برمی خیزد و چنگ در نهانخانه جان‌هایی می‌زند که یاد آفتاب را بر لبان تشنه خویش چون ترنمی تار و مار، مززه می‌کنند. شامگاه عاشورا، آسمان مزرع سیاهی است که با انفجار حنجره حسین، ستاره کوب و سبز می‌شود.

◆ طلسم سنگ



کارگاه نگارش

۱ موضوعی را انتخاب کنید و با استفاده از روش ناسازی معنایی یا تضاد مفاهیم، یک متن ذهنی بنویسید.



A series of horizontal dotted lines for writing.





۲ به نوشته‌ی دوستانتان، که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آن را بر بنیاد سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۳	ایجاد شبکه‌ای از روابط بین مفاهیم	۱
		۳	خلق نوشته با استفاده از روش ناسازی معنایی	۲
		۲	استفاده صحیح از نشانه‌های ربط عطفی	۳
		۲	رعایت انسجام در نوشته‌ی ذهنی	۴
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۵
		۳	استفاده از واژه‌های مناسب فضای متن	۶
		۲	شیوه‌ی خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع‌بندی	

با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ی دوستانتان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نَوِیسی

❁ دریافت خود را از مَثَلِ « آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است »، در یک بند بنویسید.



A series of horizontal dotted lines for writing.





ناتانائیل، آرزو مکن که خدا را در جایی جز همه جا بیابی. هر مخلوقی، نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی‌سازد. همان دم که مخلوقی نظر ما را به خویشتن منحصر کند، ما را از خدا برمی‌گرداند.

ما همگی اعتقاد داریم که باید خدا را کشف کرد. دریغا که نمی‌دانیم همچنان که در انتظار او به سر می‌بریم، به کدام درگاه نیاز آوریم. سرانجام این‌طور نیز می‌گوییم که او در همه جا هست؛ هر جا و نیافتنی است.

به هر کجا بروی جز خدا چیزی را دیدار نمی‌توانی کرد. خدا همان است که پیش روی ماست.

ناتانائیل، ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، نه در چیزی که به آن می‌نگری. ناتانائیل، من شوق را به تو خواهیم آموخت؛ اعمال ما به ما وابسته است، همچنان که درخشندگی به فسفر. درست است که اعمال ما، ما را می‌سوزانند ولی تابندگی ما از همین است و اگر روح ما ارزش چیزی را داشته، نشان آن است که سخت‌تر از دیگران سوخته است. برای من، «خواندن» اینکه شن ساحل‌ها نرم است، کافی نیست؛ می‌خواهم پای برهنه‌ام این نرمی را حس کند. معرفتی که قبل از آن احساسی نباشد، برای من بیهوده است. هرگز در این جهان چیزی ندیده‌ام که حتی اندکی زیبا باشد؛ مگر آنکه فوراً آرزو کرده‌ام تا همه مهر من آن را در برگیرد.

مانده‌های زمینی، **آندره ژید**

کارگاه درس پژوهی

- ۱ پنج واژه مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در زبان فارسی، چهار نشانه داریم که با آنها کسی یا چیزی را صدا می زنیم: «آی، ای، یا، ا، ا»؛ به این کلمه‌ها «نشانه ندا» می‌گوییم و اسمی که همراه آنها می‌آید، «منادا» است؛ مانند: «یا امام هشتم».
- گاهی منادا بدون نشانه به کار می‌رود؛ در این گونه موارد، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم؛ نمونه: «ناتانائیل، هر آفریده‌ای نشانه خداوند است.»
- گاه نیز نشانه ندا می‌آید اما منادا محذوف است؛ نمونه:
ای عقلِ مرا کفایت از تو جُستنِ زمن و هدایت از تو

نظامی

- یک بند کوتاه بنویسید و در آن نشانه‌های ندا را به کار ببرید.
- ۳ با کلمه «مسافر» یک تشبیه بسازید؛ به طوری که چهار رکن تشبیه را دارا باشد.
- ۴ درک و استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.
- «اعمالِ ما، ما را می‌سوزانند ولی تابندگی ما از همین است.»
- ۵ هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از «متن درس» تناسب معنایی دارد؟
- الهی به بهشت و حور چه نازم؟ مرا دیده‌ای ده که از هر نظر بهشتی سازم.

خواجه عبدالله انصاری

- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

سعدی

- بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کج دیدی که بی‌آتش، کسی را بوی عود آمد

مولوی

- ۶ کدام عبارت درس، به مفهوم آیه شریفه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (سوره انعام، آیه ۱۰۳) اشاره دارد؟
- ۷ جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد.» را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.
«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

گنج حکمت درشتی و نرمی

خشم بیش از حد گرفتن، وحشت آرد و لطف بی وقت، هیبت ببرد. نه چندان درشتی کن
که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

درشتی و نرمی به هم در، به است
درشتی بگیرد خردمند پیش
شانی با پدر گفت: ای خردمند
بگفتا: نیک مردی کن نه چندان
چو فاسد که جراح و مرهم نه است
نه سستی که ناقص کند قدر خویش
مرا تعلیم ده پیرانه یک پند
که گردد خیره، گرگ تیز دندان

گلستان، سعدی





یکی از گونه‌های نوشتاری که با فضای نوشته‌های ذهنی همخوانی دارد، «داستانی نوشتن» است. هدف از داستان گونه نویسی، این است که افزون بر رعایت شیوه‌ها و شگردهایی که تاکنون فراگرفتیم، گام‌های زیر را هم برداریم و از این پلکان عبور کنیم:

الف) گام اول: شخصیت

پس از روشن شدن موضوع، برای نوشتن داستان‌واره، به شخصیت نیاز داریم؛ به همین سبب، دو یا چند شخصیت در ذهن خلق می‌کنیم و شخصیت‌ها را به گفت‌وگو با یکدیگر می‌نشانیم و می‌گذاریم آنها با یکدیگر سخن بگویند و همفکری کنند یا به مخالفت با هم برخیزند. توجه داشته باشیم که همه شخصیت‌ها را به‌طور فعال مشارکت بدهیم. نوشته‌ی زیر را بخوانید و به شخصیت‌ها و گفت‌وگوی آنها توجه کنید.

روزنامه‌ها نوشته بودند مردی در باغ وحش، وارد قفس ببری شد و از این حیوان خواست تا او را بخورد.

مرد گفت: من آمده‌ام که بنده را میل کنید.

ببر، مرد را ورنانداز کرد و گفت: مثل اینکه طبع شعر هم داری؟!

بعضی وقت‌ها رباعی می‌گوییم؛ اما اجازه نمی‌دهند کتاب‌هایم چاپ شوند.

خواهش می‌کنم وارد سیاست نشو. غیر از طبع شعر دیگر چه داری؟

زخم معده، سردرد، ناراحتی عصبی، آرتروز گردن، دیسک کمر، سنگ کلیه و مقدار زیادی هم قرض و وام!

آن وقت انتظار داری که من همهٔ اینها را بخورم؟ با این دواهایی که می‌خوری و آمپول‌هایی که می‌زنی، حتماً مزه‌ات هم عوض شده است. تازه فکر نمی‌کنی اگر من تو را بخورم، سنگ کلیه‌ات، دندانم را بشکنند؟ اول برو سنگ کلیه‌ات را عمل کن؛ بعد بیا. از این گذشته، اگر من تو را بخورم، ممکن است طلبکارهایت بریزند اینجا و مرا بخورند.

خواهش می‌کنم جناب ببر!
نمی‌شود؛ برای ما مسئولیت دارد.

حالا حکایت ماست

ب) گام دوم: ماجرای داستان

طرح ماجرا و خلق حادثه، شاید اصلی‌ترین ویژگی نوشته‌های داستانی باشد. بنابراین، ماجرا یا حادثه‌ای به صورت ذهنی می‌آفرینیم و شخصیت‌ها را در آن قرار می‌دهیم. آنگاه کمی می‌اندیشیم و برای شخصیت‌های آفریده شده، وظیفه و نقشی تعیین و کار هر یک را مشخص می‌کنیم و تا پایان، آنها را در همان لباس نگه می‌داریم.

سپس می‌کوشیم واژه‌ها و شیوهٔ سخن گفتن اشخاص را با نقش و شخصیت آنها هماهنگ سازیم؛ یعنی مراقبت کنیم که هر شخص، متناسب با نقش، شخصیت و هویت خویش سخن بگوید و نحوهٔ سخن گفتن و کاربرد واژه‌های متناسب با آن باشد. نوشته‌ای را که در ادامه می‌آید، بخوانید و به ماجرای داستان (شخصیت و ویژگی‌هایش) توجه کنید.

مادر، خسته از خرید برگشت و به زحمت، زنبیل را داخل خانه آورد. پسر بزرگش که منتظر بود، جلو دوید و گفت: «مامان، وقتی من در حیاط بازی می‌کردم و بابا داشت با تلفن بازی می‌کرد، تارا روی دیوار اتاق پذیرایی، نقاشی کرد.»
مادر، عصبانی به اتاق تارا رفت. تارا از ترس، زیر تخت قایم شده بود. مادر فریاد زد: «تو بچهٔ بدی هستی!» آن وقت تمام مداد رنگی‌هایش را در سطل آشغال ریخت. تارا از غصه گریه کرد.

ده دقیقه بعد، وقتی مادر وارد اتاق پذیرایی شد، قلبش گرفت. تارا روی دیوار اتاق، یک قلب کشیده بود و داخل آن نوشته بود: مادر، دوستت دارم.

◆ نشان لیاقت عشق

پ) گام سوم: فضا

یکی از نکات مهمی که باید به آن دقت کنیم، این است که ماجرا و شخصیت را در مکان و زمان مشخص قرار دهیم و برای تعامل شخصیت‌ها «فضایی» ایجاد کنیم. مثلاً فضای روحی و روانی دوستانه یا غیردوستانه، شاد یا ناشاد را تصور کنیم که شخصیت‌ها تحت تأثیر آن حال و هوا با هم گفت‌وگو می‌کنند.

پیداست که هر حادثه و اتفاقی، ناگزیر در جایی و در هنگامی رخ می‌دهد. بنابراین، باید زمان وقوع حادثه و شهر و دیار یا محل وقوع ماجرا را معین کنیم و جزئیاتی از آن محل را توصیف نماییم.

می‌دانیم همهٔ حوادث این دنیای مادی در بند زمان است؛ بنابراین واژه‌هایی مانند سال، ماه، هفته، روز، شب، صبح، ساعت، ثانیه، لحظه و... همه، کلمه‌هایی هستند که آنها را برای نشان دادن زمان رخ داده‌ها به کار می‌گیریم. نوشتهٔ زیر را بخوانید و به فضای (حال و هوای روحی، مکان و زمان) حاکم بر آن توجه کنید.

«آن روز صبح، وقتی پا به حیاط مدرسه گذاشتم، طبق معمول به کلاس دویدم و کیفم را روی نیمکت گذاشتم و با عجله به حیاط برگشتم. کار هر روزمان بود و چه ذوقی داشتیم که صبح‌ها تا زنگ به صدا در نیاید، با بچه‌ها یارکشی و بازی کنیم. محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه، مناسب‌ترین محلی بود که می‌توانستیم از سر و کول هم بالا برویم و در مواقع خطر، خودمان را از چشم‌های تیزبین آقای ناظم دور کنیم. محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه، خاکی بود و به نظرمان صحرایی خشک و بی‌آب و علف را می‌مانست.

در خیالمان پستی و بلندی‌های کوچک این محوطهٔ خاکی، نقش مهمی در جنگ و گریزها و بازی‌های ما داشت...».

◆ **آقای مهربان، حمید گروگان؛** به نقل از داستان معاصر، داستان نویسان معاصر

ت) گام چهارم: روایت

در بیان روایت، دو موضوع اهمیت دارد:

■ شیوهٔ بیان

■ زاویهٔ دید.

شیوهٔ بیان: مقصود این است که در بیان روایت، شیوه‌ای انتخاب کنیم که درگیری و جذاب‌تر کردن نوشته، بسیار تأثیرگذار باشد. ما می‌توانیم خبری یا حادثه‌ای را هم به شیوه‌ای بیان کنیم که کاملاً رسمی و بدون هیچ سخن اضافی و بدون دخالت احساس و عاطفه باشد و هم می‌توانیم همان خبر را به کمک عناصر یادشدهٔ بالا در قالب یک نوشتهٔ داستانی بازگو کنیم، مثلاً به نحوهٔ بیان خبر «رسیدن بهار» در دو نوشتهٔ زیر، دقت کنید:

● بهار، یکی از فصل‌های سال است که با فروردین آغاز می‌شود.

● روزگار، پوستین سرد و سفید زمستانی‌اش را از سر برمی‌دارد و همهٔ نوزادانش را

با لباس تر و تازه و بوهای خوش به دامن طبیعت رها می‌سازد.

زاویهٔ دید: منظور از زاویهٔ دید آن است که ماجرای داستان از دید چه کسی روایت می‌شود.

معمولاً نویسنده یا از چشم «من» می‌بیند و می‌گوید یا از چشم «او» می‌بیند و گزارش می‌کند.

به دو نمونهٔ زیر، توجه کنید:

● من، امروز شاد و شنگول و سرخوشم؛ در راه مدرسه، از شدت خوش حالی و خرمی،

گمان می‌کردم درختان هم برای من دست تکان می‌دهند.

● آزاد سرو، آن روز گیج و گول و منگ بود و نمی‌دانست با چه کسی درد و دل

کند؛ وقتی بید مجنون را دید، فکر کرد شاید او هم اندوهی در دل دارد.

نوشته زیر را بخوانید و به شیوه بیان و زاویه دید آن توجه کنید.

«در سالن که باز شد، موج ذرات مه، بی تابانه به درون قطار هجوم آورد. دستگیره سرد و مرطوب را لمس کرد و با دست دیگر، ساک دستی‌اش را گرفت و روی سکوی ایستگاه پرید و در انبوه مه فشرده فرو رفت. روی سکو اندکی مکث کرد. مه در هوا تاب می خورد و او را کاملاً در میان خود گرفته بود و امواجش پیاپی رنگ خود را به همه جا می پاشید. نگاهی به طرح کم‌رنگ ایستگاه انداخته، چراغ‌هایش بی رمق شده بود و آدم‌های اطرافش چون سایه‌هایی بی رنگ به نظر می رسید. از سکو کمی فاصله گرفت. خیالش اندکی راحت بود؛ در زیر پرده مه می توانست به راحتی از کنار ایستگاه و آدم‌هایش بگذرد و خطوط آشنایی را در آنها بیابد و با آن، خاطره‌ای را در ذهنش زنده کند؛ بی آنکه دیده شود...»

◆ آن سوی مه

تذکر: در این درس، قرار نیست در پی آموزش داستان نویسی، نگارش فنی و هنری نویسی باشیم؛ فقط از ابزارها و عناصری بهره گرفته ایم که کار نوشتن را برای ما ساده می کند و نوشته را نظم و سامان می دهد.

کارگاهِ نگارش

۱ نوشته‌ای داستان‌گونه بنویسید؛ پیش از نوشتن، عناصر آن را مشخص کنید.

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



۲ به نوشته‌ دوستانتان، که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آن را بر بنیاد سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۳	شخصیت‌پردازی	۱
		۳	ماجرای داستان	۲
		۳	فضا(حال و هوا، مکان و زمان)	۳
		۲	روایت: الف) شیوه بیان ب) زاویه دید	۴
		۲	استفاده صحیح از نشانه‌های انسجام متن	۵
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۶
		۲	شیوه خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع‌بندی	

■ با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ دوستانتان، در چند سطر بنویسید (می‌توانید کلی یا فردی عمل کنید):

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نویسی

دریافت خود را از مَثَلِ «گر صبر کنی، ز غوره حلوا سازی.» بنویسید. ❁

Blank writing area with a solid purple top bar and a solid purple bottom bar. The central area contains 18 horizontal dotted lines for writing.

الهی، به حُرمت آن نام که تو خوانی و به حُرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب
که می توانی.
الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.
الهی، در دل های ما جز تخم محبّت مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت
خود منگار و بر کِشت های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف، ما را دست گیر
و به کرم، پای دار.
الهی، حجاب ها از راه بردار و ما را به ما مگذار.

خواجه عبدالله انصاری



واژه‌نام

واژه‌نامه

ستایش: با نور خود آشناییم ده

طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدّد که شبیه عناصر طبیعت هستند.

سفینه: کشتی

کفایت: بسندگی، کافی بودن، شایستگی
مونس: همدم، انس گرفته

آخَره: چنبرهٔ گردن، قوس زیر گردن
بیرنگ: نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم‌رنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می‌کند، طرح اولیه

تعلّق: دلبستگی

خَلَفِ صِدْق: جانشین راستین

رعنا: خوش قد و قامت، زیبا

رندانه: زیرکانه

غارِب: میان دو کتف

کَلَه: برآمدگی پشت پای اسب

گَرته‌برداری: طراحي چیزی به کمک گرده یا خاکهٔ زنگ یا زغال؛ نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح

گُرده: پشت، بالای کمر

مَخْمَصه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است.

مرَبّی: پرورش دهنده، تربیت کننده

مُشَوِّش: آشفته و پریشان

وَقَب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم

درس پنجم: مهر و وفا

گنج حکمت: حَقّهٔ راز

شعر خوانی: بوی گل و ریحان‌ها

حدیث: ماجرا، روایت، سخن

حَقّه: محفظهٔ کوچکی که دری جداگانه دارد و برای نگه‌داری اشیای گران‌بها به کار می‌رود. جعبه، صندوق

درس یکم: از آموختن، ننگ مدار

گنج حکمت: راه تندرستی

التفات: توجه

تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمار داشتن: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن

حاذق: چیره‌دست، ماهر

ضایع: تباه، تلف

عَجَم: مجازاً به معنای پارسیان، مردم سرزمین پارس، غیر عرب

قربت: خویشاوندی؛ در متن درس، منظور خویشاوند است.

مُحال: بی‌اصل، ناممکن، اندیشهٔ باطل

مستغنی: بی‌نیاز

معالجت: درمان، معالجه

ملوک: ج ملک، پادشاه

مولع: حریص، آزمند

درس سوم: کلاس نقاشی

گنج حکمت: روزی ده و روزی

اسلمی: تغییر شکل یافتهٔ کلمهٔ اسلامی،

درس نهم: دریادلان
گنج حکمت: آنچه گویی، هوش دار
شعر خوانی: دلیران و مردان ایران زمین

أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی
پدرام: آراسته، نیکو، شاد
تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن
تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل
جُنود: جُ جُند، سربازان، لشکریان، سپاهیان
حنین: نام نبردی است در منطقه حنین، (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد.

خطه: سرزمین
خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا مانند خور موسی و خور میناب
خبره: متحیر، سرگشته
راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن
رُعب: ترس، دلهره، هراس
سردمدار: سردسته، رئیس
سکّان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر
سوله: ساختمان فلزی با سقف بلند که بیشتر به عنوان انبار و کارگاه از آن استفاده می‌شود.
غنا: توانگری، بی‌نیازی
فوج: گروه، دسته
فوج فوج: گروه گروه
کُنام: آشیانه، جایگاه
مَشیت: اراده، خواست خدای تعالی
معرکه: میدان جنگ

ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو
سودا: اندیشه، هوس، عشق؛ سودای کاری گرفتن کسی را؛ هوس کاری به سر کسی زدن
سودایی: عاشق، شیفته، شیدا
صبا: بادی که از طرف شمال شرقی وزد؛ باد بهار
معاش: زندگی، زیست، زندگانی کردن
نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان
درس هفتم: پاسداری از حقیقت
گنج حکمت: حیات بخش دل‌ها

تالاب: آبگیر، برکه
تناور: تنومند، فربه، قوی جثه
حضيض: جای پست در زمین یا پایین کوه، فرود
رغبت: میل و توجه
رفیع: بلند، مرتفع
زَلَّت: لغزش، گناه
سخره: مسخره کردن، ریشخند
شرف: آبرو، بزرگواری
ضامن: ضمانت‌کننده، کفیل، به‌عهده‌گیرنده
گرامت
طهارت: پاکی
عزم: قصد و اراده
غبطه: رشک بردن، حال و روز کسی را آرزو داشتن، بی‌آنکه خواهان زوال آن باشیم.
فلق: سپیده صبح، فجر
معاملت: داد و ستد و معامله
نجاوت: اصالت، پاک‌منشی، بزرگواری

مَلَك: فرشته

نسیان: فراموشی

هزیر: شیر، چابک و چالاک

هنگامه: هنگام، زمان

درس یازدهم: رستم و اشکبوس

گنج حکمت: عامل و رعیت

کیوان: سیاره زحل

گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان

گرد: دلیر، پهلوان

مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن

مضرت: زیان، ضرر، گزند رسیدن

هماورد: حریف، رقیب

درس سیزدهم: خسرو

گنج حکمت: ای رفیق!

ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

استماع: شنیدن، گوش دادن

الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن

أوان: وقت، هنگام

باری: القصه، به هر حال، خلاصه

بدسگال: بداندیش، بدخواه، دشمن

پسیمل کردن: سر جانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می شود.

پلاس: جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

تعلیقات: ج تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان های ارتشی است.

تقریر: بیان، بیان کردن

تکریم: گرامیداشت

تکیده: لاغر و باریک اندام

تصدیق نامه: گواهی نامه

تلطف: مهربانی کردن، نرمی

جافی: جفاکار، ستمکار

حُجب: شرم و حیا

آبنوس: درختی است که چوب سیاه رنگ آن سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنای تیره و سیاه.

بارگی: اسب، «باره» نیز به همین معنی است.

بهرام: سیاره مریخ

پُتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب

تُرگ: کلاه خود

تیز: تند و سریع

خدنگ: درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می ساختند.

خُود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند.

زجر: آزار، اذیت، شکنجه

زه: چله کمان، وتر

سپردن: طی کردن

سُتوه: درمانده، خسته، رنجور

سلیح: افزار جنگ، مُمال سلاح

سندروس: صمغی زرد رنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می شد.

عامل: حاکم، روایی

عنان: افسار، دهانه

کام: مجازاً مراد، آرزو و قصد، نیت

کاموس: یکی از فرماندهان زیر دست افراسیاب

کوس: طبل

حَلَبی: ورق آهن نازک که هر دو روی آن قلع اندود شده باشد.

خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه

خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج

دانگ: بخش، یک ششم چیزی

دوات: مرگب دان، جوهر

زبون: خوار و ناتوان

زنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ

سبیل: راه، طریق

سفاهت: بی خردی، کم عقلی

شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای در دستگاه شور

صاحبدل: عارف، آگاه

ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است.

طبیعت: عادت، طبع و سرشت، خو

طمأنینه: آرامش، سکون و قرار

عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن

عَنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه

فِیاض: سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده

کَمِیت: اسب سرخ مایل به سیاه

لاجرم: ناگزیر، ناچار

لَعِب: بازی. لِهَو و لعب: خوش گذرانی

لَمَنْ تَقول: برای چه کسی می گویی؟

لَهَو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند.

مألوف: خو گرفته

متداول: معمول، مرسوم

مَخذول: خوار، زبون گردیده

مسخرگی: لطیفه گوئی، دلکچی

مُسکِر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد؛

مثل شراب

مسلّم داشتن: پذیرفتن امری، قبول کردن، باور داشتن سخنی

مُطربی: عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد.

مَعاصی: ج معصیت، گناهان

مغلوب: شکست خورده

مَفْتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک

ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن

منجلاب: محلّ جمع شدن آب های کثیف و بدبو

مُندرس: کهنه، فرسوده

مُنکَر: زشت، ناپسند

درس پانزدهم: نشانی از خدا

گنج حکمت: درشتی و نرمی

پیرانه: هنگام پیری

شُبّان: چوپان

فاصد: رگ زن، کسی که باحجامت، دیگران را درمان می کند.

فروغ: روشنی، پرتو

فسفر: عنصر شیمیایی که در مجاورت هوا مشتعل می شود.

مانده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد.

مُنحصر: ویژه، محدود

هیبت: جلال، شکوه

نیایش: الهی

حرمت: آبرو، ارجمندی، احترام

عاجز: ناتوان، درمانده

مرحمت: احسان، لطف، مهربانی



فهرست منابع

کتاب‌نامه فارسی

- **اتاق آبی**، سپهری، سهراب، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۸.
- **دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی**، به اهتمام محمد قزوینی، انتشارات کلاله خاور
- **فردوسی و شاهنامه**، منوچهر مرتضوی، مؤسسه تحقیقات علمی و فرهنگی
- **فرهنگ فارسی**، محمد معین، دوره ۶ جلدی، انتشارات امیرکبیر
- **قابوس‌نامه عنصرالمعالی کی کاووس بن وشمگیر**، تصحیح غلامحسین یوسفی، مؤسسه انتشارات علمی فرهنگی
- **کلیات سعدی**، تصحیح محمد علی فروغی، تهران
- **لغت‌نامه**، علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین، سید جعفر شهیدی
- **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد نیکلسن، انتشارات مولا
- **ادبیات داستانی**، جمال میرصادقی، مؤسسه فرهنگی ماهور، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**، محمدبن منور میهنی، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- **انواع ادبی**، سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۹۴.
- **انواع شعر فارسی**، منصور رستگار فسایی، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول ۱۳۷۲.
- **تاریخ ادبیات جهان**، باکتر، ب تراویک، ترجمه عربعلی رضایی، نشر فروزان، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- **جوامع‌الحکایات**، سدیدالدین محمد عوفی، به تصحیح مظاهر مصفا، مؤسسه مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- **جهان داستان**، جمال میرصادقی، نشر نارون، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- **حافظ پژوهان و حافظ پژوهی**، ابوالقاسم رادفر، نشر گسترده، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- **حافظ شیرین سخن**، محمد معین، انتشارات صدای معاصر، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- **حافظ‌نامه**، بهاء‌الدین خزیمه‌شاهی، انتشارات علمی فرهنگی، انتشارات سروش، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- **حماسه سرایی در ایران**، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
- **حماسه ملی ایران**، تئودر نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- **داستان و ادبیات**، جمال میرصادقی، انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- **داستان و نقد داستان**، احمد گلشیری، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- **دربارهٔ رمان و داستان کوتاه**، سامرست موام، ترجمه کاوه دهقان، انتشارات سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- **دیوان سنایی**، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا.
- **سبک‌شناسی شعر**، سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- **شاهنامه**، ابوالقاسم فردوسی، ر. علی‌یف.آ. برتلس، م، عثمانوف، چاپ دوم، مسکو ۱۹۶۵.

- شرح مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات کتاب فروشی زوآر، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- شرح مثنوی، کریم زمانی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- شهری در آسمان، آوینی، سید مرتضی، انتشارات روایت فتح، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- صور فارسی در شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- عناصر داستان، جمال میرصادقی، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- فرهنگ کنایات، منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- فرهنگ معاصر، رضا انزابی نژاد، منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- فرهنگ نام‌های شاهنامه، منصور رستگار فسایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاووس، تصحیح غلامحسین یوسفی، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
- گلستان، سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- گوشواره عرش، موسوی گرمارودی، علی، مرکز آفرینش‌های ادبی سوره مهر، ج اول، ۱۳۸۸.
- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- واژه‌نامهک، عبدالحسین نوشین، انتشارات دنیا، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
- واژه‌نامه هنر شاعری، میمنت میرصادقی، انتشارات کتاب مهناز، چاپ اول، ۱۳۷۳.

کتاب نامه نگارش

- آموزش مهارت‌های نوشتاری (کتاب درسی پایه‌های هفتم، هشتم و نهم)، گروه مؤلفان، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی وزارت آموزش و پرورش، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
- آن سوی مه، داریوش عابدی، نشر سوره مهر، ۱۳۸۸.
- اگر قره قاج نبود، محمد بهمن بیگی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۸.
- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- بی بال پریدن، قیصر امین پور، انتشارات افق، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۷.
- تیله‌های شکسته زرد، راضیه تجار، مجله نیریزان، شماره ۲۲، اسفند ۱۳۹۳.
- حالا حکایت ماست، عمران صلاحی، نشر مروارید، ۱۳۹۳.
- داستان معاصر داستان‌نویسان معاصر، گردآوری و تدوین حسین حداد، انتشارات مدرسه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- دو کلمه حرف حساب، کیومرث صابری، گل آقا، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- رنگ آمیزی در نگارش، علی پورامن، نشر اختر، تبریز، ۱۳۹۰.
- زبان فارسی (کتاب درسی دوم دبیرستان)، گروه مؤلفین، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۸.

- **ساختارشناسی تاریخی - تحلیلی شعر کودک و نوجوان**، محمّد دهریزی، انتشارات مدرسه، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- **سازه‌های نوشتن، سیاوش پیریایی**، مؤسسه فرهنگی مصباح، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- **سرگذشت شعر در ایران**، علی‌اصغر سیدآبادی، نشرافق، ۱۳۹۱.
- **صداهایی برای نوشتن، آوایی برای نوشتن**، فریدون اکبری شلدره، انتشارات روزگار، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- **صحیفه سجادیه**، ترجمه جواد فاضل، امیرکبیر ۱۳۶۳.
- **طلسم سنگ** (مجموعه نثرهای عاشورایی)، سید حسن حسینی، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۸۵.
- **فانوس‌های روشن**، به کوشش علی فرخ مهر، انتشارات مدرسه، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- **فوت کوزه‌گری**: مثل‌های فارسی و داستان‌های آن، مصطفی رحمان‌دوست، متین پدramی، مرجان کشاورز آزاد و آذر رضایی، انتشارات مدرسه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- **کتاب معلم نگارش، پایه‌های هفتم، هشتم و نهم**، گروه مؤلفان، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی وزارت آموزش و پرورش، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- **کلیات سعدی**، مصلح‌الدین سعدی شیرازی، تصحیح محمّدعلی فروغی، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- **کلیله و دمنه**، نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- **گلستان**، سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- **مانده‌های زمینی و مانده‌های تازه**، آندره ژید. ترجمه مهستی بحرینی، انتشارات نیلوفر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۹۴.
- **معارف اللطایف**، محمّدعلی مجاهد(پروانه)، انتشارات سوره مهر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- **نخل**، هوشنگ مرادی کرمانی، انتشارات سحاب، تهران، ۱۳۶۹.
- **نشان لیاقت عشق**، (داستان‌های کوتاه از نویسندگان ناشناس)، برگردان بهنام زاده، انتشارات پژوهه، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۳.
- **نگارستان**، معین‌الدین جوینی، تصحیح و گزارش هادی عباس‌آباد عربی، انتشارات اسرار علم، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- **نیایش**، علی شریعتی، انتشارات الهام، ۱۳۷۸.
- **هبوط در کویر (جلد ۱۳ مجموعه آثار)**، علی شریعتی، مؤسسه بنیاد فرهنگی شریعتی مزینانی، ۱۳۹۲.
- **هزار حکایت فارسی**، منوچهر علی‌پور، انتشارات تیرگان، ۱۳۹۴.
- **هفده داستان کوتاه کوتاه**(از نویسندگان ناشناس)، ترجمه سارا طهرانیان، کتاب خورشید، ۱۳۹۳.
- **هنر انشانویسی و نامه‌نگاری**، محمّد مصری، انتشارات یاران، تبریز، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- **یخی که عاشق خورشید شد**، رضا موزونی، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ اول، ۱۳۹۰.



بهنرآموزان محترم، بهنرحیان عزیز و اولیای آنان می‌توانند نظرهای اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه
برخطانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه درسی مربوطه و یا پیام‌نگار tvoccd@roshd.ir ارسال نمایند.

وبگاه: www.tvoccd.medu.ir

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسط نظری